

سرمقاله

## "مبارزه با تروریسم" یا کشتار مردم بیگناه در افغانستان!

... حمله به افغانستان نه برای ریشه کن کردن طالبان و "تروریسم در افغانستان" بلکه اساساً در راستای استراتژی ضد خلقی ای مفهوم داشت که امپریالیسم امریکا تحت نام "استراتژی امنیت ملی امریکا برای یکصد سال آینده" برای تحکیم و گسترش موقعیت و مواضع خویش در سطح بین المللی طرح‌ریزی کرده بود و با توجه به موقعیت استراتژیک افغانستان و هم‌مرزیش با چین و نزدیکی اش به روسیه، حضور مستقیم نظامی امریکا در منطقه بخشی از این استراتژی را تشکیل می‌داد. حمله و اشغال افغانستان در خدمت به چنین سیاستی صورت گرفت و شعارهای فریادارانه مخالفت با بنیاد گرایی و دفاع از آزادی و دموکراسی که برای توجیه این اشغال و انحراف افکار عمو می از منافع واقعی نهفته در این جنگ سرداده شد و می شود کذب محض بوده و می باشد. تجربه این سالها نشان داد که با حضور ارتش اشغالگر، نه آزادی و دموکراسی بلکه اسارت و بندگی و اختناق نصیب مردم می شود ...

صفحه ۲



جاودان باد خاطره شهدای مرداد ماه چریک‌های فدایی خلق ایران؛ کمونیست‌های قهرمانی که در راه تحقق آرمانهای سترگ کارگران و خلق‌های تحت ستم ایران در مبارزه با امپریالیسم و رژیم‌های وابسته شاه و جمهوری اسلامی جان باختند!

چریک‌های فدایی خلق، رفقا محمد صفاری آشتیانی و احمد زبیرم

## "زمستان" برگشت!

در یک بازگویی خلاصه وار از وضعیتی که از سال ۶۰ در رابطه با زندان بر جامعه ایران رفت، باید گفت که رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ تنها پس از جنگ و کشمکش و درگیری‌های زیاد با مردم مبارز ایران توانست توارن قوا بین خلق و ضد خلق را به نفع خود حفظ نموده و بر اوضاع مسلط شود. ولی مهم است دانسته شود که رژیم این را هرگز به راحتی و بدون رو کردن دستان جنایتکار خود در بین مردم، مردمی که متأسفانه بخشی از آنان هنوز تا سال ۶۰ نسبت به خمینی متوهم بوده و او را همچنان رهبر خود تصور می‌کردند، به دست نیاورد. در دهه ۶۰، ارتجاع برای سرکوب توده‌های مبارز ایران قبل از هر چیز زندانی سیاسی را آماج حملات ددمنشانه خود قرار داده بود. در این زمان، نه تنها می‌بایست تصویر "زندانی قهرمان و شکست‌ناپذیر" پیشین در ذهن مردم در هم شکسته می‌شد بلکه باید اینطور جلوه داده می‌شد که شرایط در زندان‌های جمهوری اسلامی چنان است که هیچکس را یارای مقاومت در مقابل آن نیست و اساساً مبارزه بیهوده است و نمی‌توان مبارزه کرد! آیا رژیم در این تلاش خود موفق بود؟! صفحه ۴

## ماجرای "آزادسازی" گروگان‌های "فارک" و استفاده‌های تبلیغاتی امپریالیست‌ها

علیرغم تبلیغات بنگاه‌های خبر پراکنی امپریالیستی که می‌کوشیدند ماجرای چگونگی آزاد شدن ۱۵ گروگانی را که هر یک برای مدت‌ها در اسارت نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) بودند به حساب "قدرت" دولت کلمبیا و حامی اش امپریالیسم امریکا بگذارند و آن را یک پیروزی برای مرتجعین جا بزنند اما این تبلیغات از همان ابتدا با شک و تردید بسیار مواجه شد. گرچه مدت‌ها طول خواهد کشید تا واقعیت این ماجرا و اینکه آیا گروگانها در نتیجه مذاکره آزاد شدند و یا بر اثر خیانت برخی از افراد فارک و همکاری آنها با دشمن روشن شود اما یک امر روشن است...

صفحه ۶

## سرمایه داری جهانی با شدیدترین بحران از تاریخ ۱۹۴۵ به این سو مواجه است!

(قسمت دوم) نویسنده: لین والش

بحران حاضر پایان دوره اخیر جهانی شدن سرمایه است که وجه بارز آن آشفتگی در احتکار مالی بوده است را نشان می‌دهد. موج طوفانی اعتبار کم ارزش نیز به منزله سوخت این رشد عمل کرد. این امر از مازاد درآمد کشور های صادر کننده نفت، چین (با مازاد بسیار عظیم تجارتي اش)، و سود های سرسام آور شرکت های بزرگ (که منبع این سود ها استثمار وحشیانه پرولتاریا به همراه سطح پائین سرمایه گذاری بود)، نشأت گ.فت. صفحه ۱۲

## در صفحات دیگر

- وقتی که شاخص ارزش انسان با پول سنجیده می شود! ..... ۸
- "عنتری که لوطیش مرده" است! ..... ۱۴
- مصاحبه پیام فدایی با رفیق محمود خلیلی از بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی ..... ۱۷
- گرامی باد خاطره انگلسی ..... ۱۸

## "مبارزه با تروریسم"

### یا کشتار مردم بیگناه در افغانستان!



در ماه های اخیر دامنه کشتار مردم غیر نظامی در افغانستان به بهانه مبارزه با "تروریسم" به خصوص بر اثر حملات هوایی ارتش اشغالگر امریکا و متحدینش گسترش هر چه بیشتری یافته است. ابعاد این کشتار ها به آنجا رسیده که حتی دولت دست نشانده امریکا در این کشور نیز در هراس از خشم و اعتراض توده های رنج دیده افغانستان در مواردی صدایش بلند شده و خواهان توقف روشهایی شده است که در پی خود به طور حتم مرگ غیر نظامیان را موجب می شوند.

در ماه های اخیر دامنه کشتار مردم غیر نظامی در افغانستان به بهانه مبارزه با "تروریسم" به خصوص بر اثر حملات هوایی ارتش امریکا و ناتو با زداخت تمام، واقعیت را انکار کرده و مدعی می شوند که کشته شدگان نه مردم غیر نظامی بلکه از اعضای طالبان بوده اند. به این خاطر دولت دست نشانده در افغانستان نیز یا در این موارد سکوت اختیار کرده و یا تشکیل "کمیسیونهایی" جهت تحقیق در رابطه با موضوعی که در واقع همه از واقعیت آن اطلاع دارند را اعلام می کند تا چنین جلوه دهد که از قدرت برخوردار بوده و دارد به وظیفه خود عمل می کند. کمیسیونهایی که مردم افغانستان بخوبی بر ماهیت آنها آگاه هستند و می دانند که این کمیسیون ها در خدمت قدرت های اشغالگر بوده و معمولاً هم کسی از نتایج تحقیقات آنها با خبر نمی شود. اگر به رویداد هایی که ظرف هفته های اخیر رخ دادند توجه کنیم می بینیم درست زمانی که سخنگوی ارتش اشغالگر امریکا اعلام کرد که: "در حمله هلیکوپتر های جنگی به دو خود روی طالبان در شرق افغانستان، تعدادی از شورشیان کشته شده اند."، معلوم شد که نیرو های امریکائی مردم بیگناهی را که به محل برگزاری یک عروسی در روستای "ده بالا" در ایالت نورستان می رفتند مورد حمله قرار داده و بر اساس اولین گزارشات، حداقل ۲۲ نفر را کشته اند که به اعتراف بخشدار روستای "ده بالا" ۱۹ نفرشان زن و کودک بوده اند. البته این آمار مربوط به روز اول گزارش این جنایت می باشد چون پس از بالا گرفتن اعتراضات مردم در این رابطه دولت دست نشانده افغانستان مجبور شد بطور رسمی تعداد واقعی کشته شدگان این حادثه درد ناک را اعلام و اعتراف کند که در این حادثه مرگبار ۴۷ غیر نظامی که اکثراً کودک و زن بودند کشته شدند. اما علیرغم این واقعیت، نظامیان امریکائی کماکان با وقاحت ویژه خویش به تکذیب مرگ مردم غیر نظامی، مبادرت کرده و در همین مورد به گزارش رادیو امریکا یک مقام نظامی آمریکایی گفت: "نیروهای نظامی، نیروهای طالبان را در نزدیکی روستای ده بالا شناسایی و اقدام به نابودی آنان کردند که در این حمله آسیبی به شهروندان نرسیده است." این ادعای بیشرمانه در شرایطی طرح شده که یکی از مجروحان این حادثه که در بیمارستان بستری شده است به آسوشیتد پرس گفت: "ما ۲۵ نفر افراد یک فامیل با دو خودرو برای شرکت در مراسم یک عروسی در راه رسیدن به «ده بالا» بودیم که مورد حمله هلی کوپترها قرار

گرفتیم". مورد دیگری که بازهم تعدادی از مردم بیگناه این کشور در طی آن کشته شدند در ایالت هلمند اتفاق افتاد. در این حادثه بر اثر تیراندازی نیرو های ناتو به یک اتومبیل که به محل ایست و بازرسی آنها نزدیک می شده است چهار غیر نظامی کشته و سه نفر مجروح گشتند. اما ناتو این حادثه را با وقاحت تمام به حساب "رفتار بی محابای راننده اتومبیل" گذاشت و از خود رفع مسئولیت نمود. در حادثه دیگری در ایالت کپیسا در حالیکه به گزارش مقامات دولت مزدور حامد کرزای، بر اثر حمله نیرو های ناتو "دست کم یازده نفر" غیر نظامی کشته شدند اما ناتو رسماً اعلام کرد که "معتقد نیست غیر نظامیان در آن واقعه کشته شده باشند". اما علیرغم همه این تکذیب کردنیهای وقیحانه و یا گاه اظهار تاسف های ریاکارانه، به گزارش مقامات دولت افغانستان تنها در شش ماه اخیر حداقل ۷۰۰ شهروند این کشور در جریان حملات نظامی کشته شده اند - که آخرین مورد اش کشته شدن ۸ غیر نظامی در استان اروزگان بود. در جریان حادثه مزبور که به گزارش رادیو امریکا در روز یکشنبه ۱۰ اگوست بر اثر "حمله هوایی ائتلاف تحت رهبری امریکا" رخ داد حداقل ۸ نفر که تعدادی از آنها کودک بودند کشته شدند.

واقعیت این است که کشتار مردم غیر نظامی نتیجه طبیعی سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستهای است که به بهانه مبارزه با تروریسم، خاک افغانستان را آماج حملات نظامی خود قرار داده و ریاکارانه ادعا کرده و می کنند که برای برقراری دموکراسی و آزادی، این کشور را اشغال کرده اند. اینها همان قدرتهای امپریالیستی ای هستند که در سال ۲۰۰۱ افغانستان را مورد تعرض نظامی خود قرار داده و در حالیکه به خواست خود مبنی بر حضور مستقیم نظامی در منطقه رسیدند، عملاً اراده مردم افغانستان در تعیین سرنوشت خویش را زیر چکمه های سربازان وحشی خود پایمال نمودند.

امروز ۷ سال پس از اشغال این کشور و علیرغم اینکه امپریالیستها با یار گیری از مرتجعین بیگانه پرست موجود در افغانستان به تجدید آرایش دولت مرکزی از میان دست نشاندهگان خود مبادرت کرده و از پیروزی دم می زنند اما باز هم مجبور اند اعتراف

کشور بیش از ۴ میلیارد دلار اعلام می کند. البته همین حجم از مواد مخدر وقتیکه به اروپا می رسد دهها برابر ارزش پیدا می کند و از اینجا می توان به ابعاد سود حاصل از تجارت مواد مخدر در افغانستان پی برد و فهمید که چرا حامد کرزای یکی از برادرانش به نام "عزت الله واصفی" را که خود به عنوان یکی از قاچاقچیان معروف مواد مخدر شناخته می شود و به همین خاطر نیز چند سالی به زندان محکوم شده بود، را حال فرماندار یک استان و رئیس "اداره کل مبارزه با رشوه خواری" کرده است. رئیس ارگانی که اصلی ترین وظیفه اش مبارزه با کشت خشخاش و قاچاق مواد مخدر است! البته بنا به گزارش برخی خبرگزاریها نامبرده با در آمدی حدود یک میلیارد دلار در سال بزرگترین تولیدکننده و قاچاقچی هروئین در جهان می باشد.

در سال ۲۰۰۱ و پس از حمله تروریستی به برجهای دو قلو نیویورک، دولت امریکا حضور بن لادن در افغانستان را بهانه حمله به این کشور نمود در حالیکه روشن بود که خود بن لادن دست پرورده سازمانهای جاسوسی امریکا بوده و سالها علنا به عنوان یکی از همکاران آنها شمرده می شد. با در نظر گرفتن روابط تنگاتنگ بن لادن با طالبان و با پاکستان و با تاکید بر نقشی که امریکا و پاکستان به اعتراف بی نظیر بوتو در شکل گیری طالبان داشتند کاملاً می توان گفت که اگر هدف واقعا کوتاه کردن دست القاعده و بن لادن بود دولتهای امپریالیستی این کار را به راحتی و به روشهای دیگری می توانستند انجام دهند و نیازی به چنین حمله ای نبود.

امروز ۷ سال بعد از این یورش همگان به چشم می بینند که پاکستان که تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم و امریکا است هنوز از طالبان حمایت می کند و حامد کرزای که مردم افغانستان وی را بیشتر شهردار کابل می نامند تا رئیس جمهور افغانستان، با گفتن اینکه مبارانهای هوایی نیروهای ائتلاف نتیجه ای جز مرگ غیر نظامیان و جز کشتار مردم در بر ندارد در واقع دارد بر طبل گسترش جنگ به خاک پاکستان می کوبد که پشت جبهه و مامن طالبان می باشد اما حمله به افغانستان نه برای ریشه کن کردن

داشت که به این زودبها جنگ و خونریزی در افغانستان پایان یافته و آرامش برقرار شود. با توجه به همین واقعیات می توان گفت که تداوم و حتی بالا گرفتن جنگ آنهم ۷ سال پس از اشغال افغانستان و در شرایطی که دهها هزار سرباز خارجی در این کشور حضور دارند خودجلوه بارزی است از نیاز امپریالیستها به شکل دادن به کانون های بحرانی برای تسهیل پیشبرد سیاستهای تجاوزگرانه شان در منطقه. روشن است که این کانونهای بحران در توجیه حضور مستقیم نظامی امپریالیسم در منطقه نقش ایفا کرده و وجود و

**مورد مهم دیگری که، باید در بررسی وضع بحرانی کنونی افغانستان بدان توجه داشت عبارت از این واقعیت است که افغانستان مرکز اصلی تولید تریاک جهان است. با توجه به نقش این کشور در تولید تریاک مصرفی در جهان، موقعیت بی ثبات و بحرانی موجود درست در خدمت فعالیت آزاد کارتلهای مواد مخدر نیز قرار دارد. به همین دلیل هم هست که در این فاصله تولید و قاچاق مواد مخدر در این کشور افزایش سرسام آوری داشته است. امری که میلیاردها دلار سود نصیب کارتلهای مواد مخدر می سازد**

تداوم آنها اساساً در خدمت نظامی کردن منطقه و فروش تسلیحات نظامی قرار می گیرد.

مورد مهم دیگری که، باید در بررسی وضع بحرانی کنونی افغانستان بدان توجه داشت عبارت از این واقعیت است که افغانستان مرکز اصلی تولید تریاک جهان است. با توجه به نقش این کشور در تولید تریاک مصرفی در جهان، موقعیت بی ثبات و بحرانی موجود درست در خدمت فعالیت آزاد کارتلهای مواد مخدر نیز قرار دارد. به همین دلیل هم هست که در این فاصله تولید و قاچاق مواد مخدر در این کشور افزایش سرسام آوری داشته است. امری که میلیاردها دلار سود نصیب کارتلهای مواد مخدر می سازد. از همین واقعیت در گزارش نشریه امریکائی نیویورک تایمز تحت عنوان رشد "قارچ گونه" تولید تریاک در این کشور و به خصوص در سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ نام برده شده است. این نشریه گزارش داده که "۹۳ در صد هروئین مصرفی در جهان در افغانستان تولید می شود" و در آمد حاصل از این تجارت را برای این

نمایند که برخلاف تمامی این تمهیدات و فریاد های "پیروزی" موقعیت افغانستان "شککنده و خطیر" است. بنابراین با توجه به آنچه گفته شد دیگر لازم نیست توضیح دهیم که چه بر سر "آزادی و دموکراسی" ای که با نیروی آتش ارتشهای اشغالگر قرار بود در افغانستان متحقق شود آمده است!! چون مردم ستمدیده این کشور هر روز با گوشت و پوست خود و با قربانیانی که در اینجا و آنجا می دهند نتایج عینی آنرا تجربه می کنند.

امروز علیرغم حضور ۳۵ هزار سرباز امریکائی و همین تعداد نیروهای ناتو در افغانستان، آتش جنگ و درگیری در این کشور نه تنها خاموش نشده بلکه هر روز شعله ور تر گشته و کذب ادعاهای تبلیغاتی امپریالیستها مبنی بر "ریشه کن نمودن تروریسم" را آشکار می سازد تا آنجا که اخیراً نیروهای اشغالگر مجبور شدند اعتراف کنند که تعداد کشته شدگان نیروهای "ائتلاف به رهبری امریکا" در افغانستان در ماه ژوئن امسال حتی نسبت به تعداد کشته شدگان آنها در عراق نیز بیشتر بوده است. باید دانست که پشت جبهه نیروهای طالبان در مناطق قبیله ای پاکستان قرار دارد و رژیم وابسته به امپریالیسم پاکستان با "رهبران قبیله ای" در حال مذاکره و همکاری بوده و دولت امریکا که پاکستان را "یک متحد نزدیک در نبرد با تروریسم" می نامید رسماً "از گفت و گوی پاکستان با رهبران قبیله ای پشتیبانی می کند" و مذاکرات و همکاریهای پاکستان با بیت الله محسود یکی از مسئولین "ارشد طالبان" امر پوشیده ای نمی باشد و کار به آنجا رسیده که حتی به گزارش نیویورک تایمز "معاون سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا در اوائل ژوئیه به پاکستان رفت تا شواهدی در باره ارتباط آس آی با جلال الدین حق، فرمانده طالبان، ارائه دهد".

البته بر کسی پوشیده نیست که آس آی یکی از سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی پاکستان می باشد. در عین حال این روزها شاهد افشای روابط پنهانی و مذاکرات مخفیانه انگلستان با دارو دسته جنایتکارمذکور هم بودیم. یعنی مذاکرات با طالبان از طرف کسانی که آنها را دشمن بشریت می نامیدند. امری که خود بیانگر آن است که نمی توان انتظار

پیام فدائی: مطلبی که در زیر مشاهده می کنید بخشی از کتاب "درجدال با خاموشی" (تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰) اثر رفیق اشرف دهقانی می باشد. این قسمت از کتاب بر نقش توده‌های مبارز و قهرمان ایران در دهه ۶۰ و سهم بزرگ زندانیان "قهرمان و شکست ناپذیر" سال‌های ۶۰ در شکست برنامه های ضد خلقی جمهوری اسلامی اشاره دارد که مبارزات و مقاومت‌های درخشان آنها باعث شد که جمهوری اسلامی و سرمایه داران زالو صفت وابسته برغم تمامی وحشیگریها و اعمال جنایتکارانه شان هیچگاه نتوانند "سکوت قبرستانی" و شرایط خفقان مورد دلخواه خویش را بر جامعه و بر حیات توده های آگاه و مبارز ما برقرار سازند.

عدم موفقیت کامل جمهوری اسلامی در مقابله با مردم سخن گفت. این یک شعار نیست. بیان یک واقعیت است. خواست رژیم جمهوری اسلامی آن بود که مردم کلاً از مبارزه روی گردان شده و سکوتی قبرستانی در جامعه ایران برقرار شود. سکوتی قبرستانی که در آن خوف و ترس چنان بر جامعه چیره شود که مردم در حالی که شدیداً از این رژیم متنفر و بیزارند، جرأت نکنند حرفی بر علیه او بزنند و جز مدح او چیزی بر زبان برانند. اما واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی علی‌رغم همه اعمال ددمنشانه اش در حق توده‌ها، هرگز نتوانست شرایط بعد از کودتای ۲۸ مرداد را بر جامعه ما مستولی کند. هرگز نتوانست زمستانی را بر فضای جامعه ایران حکمفرما سازد که سلام‌ها بی پاسخ بمانند و ظاهراً صدا و صحبتی در میان نباشد جز، صدا و "صحبت سرما و دندان!" و تأثیر آن فضا بر شاعر بدان گونه باشد که بگوید: "حریفا! رو چراغ باده را بفروز، شب با روز یکسان است...." نه، نتوانست ناامیدی و بی چشم اندازی موجود در جامعه دهه ۳۰ و ۴۰ را از نو برقرار سازد. شرایطی که در این شعر انعکاس یافته است:

**"چه می‌گویی که بیگه شد، سحر شد، بامداد آمد؟**

**فریبت می‌دهد، بر آسمان این سرخی بعد از سحرکه نیست**

**حریفا! گوش سرما برده است این، یادگار سیلی سرد زمستان است**

**و قندیل سپهر تنگ میدان، مرده یا زنده**

**به تابوت ستر ظلمت نه توی مرگ اندود، پنهان است**

**حریفا! رو چراغ باده را بفروز، شب با روز یکسان است**

**سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت**

**هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دستها پنهان**

**نفسها ابر، دلها خسته و غمگین**

**درختان اسکلت‌های بلور آجین**

**زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه**

**غبار آلوده مهر و ماه**

**زمستان است."**

(بخشی از شعر معروف "زمستان" از مهدی اخوان ثالث که شرایط بعد از کودتای ۲۸ مرداد در آن به خوبی منعکس است).

آری، جمهوری اسلامی با همه آن دستگاه عظیم "تواب" سازیش در زندان‌ها و تلاش برای نفوذ ایدئولوژی خود در جامعه از جمله از طریق نمایش بحث‌های حقیر چندرغازی "توده‌ای"ها در مدح "اسلام" و تأکید بر وحدت استراتژیک سوسیالیسم ادعائی آنها با اسلام جمهوری اسلامی در صفحه‌های تلویزیون‌اش و اقدامات ضد خلقی دیگر، هرگز نتوانست روحیه ترس، تمکین و تسلیم طلبی را در جامعه ما رواج دهد؛ نتوانست جو بی اعتمادی را در بین مردم دامن زند و نتوانست، نتوانست ... آری نتوانست شرایط جهنمی‌ای را که شاه، پس از دستگیری‌های گسترده در اوایل سال‌های ۳۰ در ایران بوجود آورد را مجدداً در جامعه ما برقرار نماید! در دهه ۳۰ به دلایل مختلف (که خیانت رهبران حزب توده و خیانت و ضعف و سازشکاری نیروهای سیاسی مذهبی و ملی یکی از عمده

**گیرم که شاخه‌های درختان را قطع کردید**

**با دانه‌های نهفته در خاک چه می‌کنید؟**



## "زمستان" بر نگشت!

در یک بازگویی خلاصه وار از وضعیتی که از سال ۶۰ در رابطه با زندان بر جامعه ایران رفت، باید گفت که رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ تنها پس از جنگ و کشمکش و درگیریهای زیاد با مردم مبارز ایران نتوانست توازن قوا بین خلق و ضد خلق را به نفع خود حفظ نموده و بر اوضاع مسط شود. ولی مهم است دانسته شود که رژیم این را هرگز به راحتی و بدون رو کردن دستان جنایتکار خود در بین مردم، مردمی که متأسفانه بخشی از آنان هنوز تا سال ۶۰ نسبت به خمینی متوهم بوده و او را همچنان رهبر خود تصور می‌کردند، به دست نیاورد. در دهه ۶۰، ارتجاع برای سرکوب توده‌های مبارز ایران قبل از هر چیز زندانی سیاسی را آماج حملات ددمنشانه خود قرار داده بود. در این زمان، نه تنها می‌بایست تصویر "زندانی قهرمان و شکست‌ناپذیر" پیشین در ذهن مردم در هم شکسته می‌شد بلکه باید اینطور جلوه داده می‌شد که شرایط در زندان‌های جمهوری اسلامی چنان است که هیچکس را یارای مقاومت در مقابل آن نیست و اساساً مبارزه بیهوده است و نمی‌توان مبارزه کرد! آیا رژیم در این تلاش خود موفق بود؟! در پاسخ، حتماً لازم است روی یک واقعیت مهم تکیه کنیم. درست است که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی با توسل به سرکوب وحشیانه توده‌ها و به کارگیری شیوه‌های خشونت بار و رسوای قرون وسطائی در زندان‌ها، نتوانست خود را به مردم ایران تحمیل نماید و در این مسیر یک بار دیگر به عینه نشان داده شد که سرکوب مبارزات مردم و اعمال یک دیکتاتوری عنان گسیخته با تکیه بر ارتش و دیگر نیروهای نظامی، عمده ترین عامل بقای این رژیم می‌باشد، اما این نیز واقعیتی است که جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ در رسیدن کامل به اهداف شوم خود ناکام ماند. اگر با دیدی وسیع به همه آنچه در آن مقطع در جامعه ایران گذشت نگاه کنیم و آنها را به مثابه برگ‌هایی از تاریخ جامعه خود در نظر بگیریم و به زبانی دیگر اگر با دیدی تاریخی به همه واقعیت‌های جاری در دهه ۶۰ بنگریم، خواهیم دید که رژیم جمهوری اسلامی در قبال آنهمه جنایاتی که مرتکب شد و چهره بسیار خشونت بار و وحشی‌ای در مقابل توده‌های تحت ستم ایران از خود به نمایش گذاشت باز نتوانست شرایطی که قصد ایجادش را در جامعه داشت، بوجود آورد. از این رو به یک عبارت باید از

ترین آن دلایل بود) رعب و وحشت و جو بی اعتمادی چنان در توده‌ها رخنه کرده بود که مردم حتی در چهارچوب خانه‌های خود نیز نمی‌توانستند با احساس آزادی و امنیت حرف بزنند. آن‌ها در حالی که فریادهای خشمشان را در گلو خفه می‌نمودند، دائماً با نگرانی و احساس عدم امنیت این جمله ورد زبانشان بود که: "دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد" که مترادف آن در این قطعه شعر از پدر شعر نو ایران، نیما یوشیج، منعکس است: "هیس! مبادا سخنی، جغدی پیر پای در قیر به ره دارد گوش".

**شکست و ناکامی رژیم جمهوری اسلامی در تحمیل شرایط بسیار طاقت فرسای سیاسی به مردم ایران - نظیر آنچه بعد از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بوجود آمد- نه فقط می‌توان تأثیر مبارزات قهرمانانه و فداکارانه پیشاهنگان انقلابی مسلح و توده‌های مبارز ایران در دهه ۵۰ را هر چه بیشتر تشخیص داد، بلکه ما چنین امری را مدیون توده‌های مبارز و قهرمان ایران در دهه ۶۰ هستیم و زندانیان "قهرمان و شکست‌ناپذیر" سال‌های ۶۰ سهم بزرگی در آن دارند.**

چنین بود که زندانیان سیاسی این دهه با مبارزات ستایش‌انگیز خود در کنار مبارزه سایر بخش‌های جامعه، به نوبه خود اجازه ندادند که رژیم جمهوری اسلامی با همه جلادیش و با همه جنایاتی که مرتکب شد، روحیه یأس و تسلیم‌طلبی و ترس و خفت را بر جامعه ما مستولی نماید. آن مقاومت‌های حماسی و آن مبارزه و استقامت‌های پی‌گیرانه و خستگی‌ناپذیر زندانیان در طول سال‌های ۶۰، در ارتباط با مبارزات مردم ایران و به خصوص مبارزات زنان در این سال‌ها، مانع از آن شدند که این رژیم بتواند به اهداف ارتجاعی خود که همانا بازداشتن توده‌ها از مبارزه، و تبدیل ایران به "جزیره ثبات و آرامش" مطلوب سرمایه‌داری انحصاری جهانی بود، به طور کامل، نایل آید. **گواه این واقعیات تظاهرات توده‌ای گسترده‌ای بود که پس از همه سرکوبها و قتل عام زندانیان سیاسی، در شهرهای مهم کشور نظیر مشهد، قزوین، اراک پا گرفت و به تدریج شهرهای کوچک و بزرگ دیگری در اقصی**

### "مبارزه با تروریسم" یا .... از صفحه ۳

طالبان و "تروریسم در افغانستان" بلکه اساساً در راستای استراتژی ضد خلقی ای مفهوم داشت که امپریالیسم امریکا تحت نام "استراتژی امنیت ملی آمریکا برای یکصد سال آینده" برای تحکیم و گسترش موقعیت و مواضع خویش در سطح بین‌المللی طرح‌ریزی کرده بود و با توجه به موقعیت استراتژیک افغانستان و هم‌مرزیش با چین و نزدیکی به روسیه، حضور مستقیم نظامی آمریکا در منطقه بخشی از این استراتژی را تشکیل می‌داد. حمله و اشغال افغانستان در خدمت به چنین سیاستی صورت گرفت و شعارهای فریبکارانه مخالفت با بنیادگرایی و دفاع از آزادی و دموکراسی که برای توجیه این اشغال و انحراف افکار عمو می از منافع واقعی نهفته در این جنگ سرداده شد و می‌شود کذب محض بوده و می‌باشد. تجربه این سالها نشان داد که با حضور ارتش اشغالگر، نه آزادی و دموکراسی بلکه اسارت و بندگی و اختناق نصیب مردم می‌شود و این امر حاصلی جز قربانی شدن روزمره مردم غیر نظامی نخواهد داشت امری که هر روز در افغانستان شاهدش هستیم!!

واقعیت این است که سالها اشغال افغانستان و جنگ ضد خلقی امپریالیستها در منطقه، بیش از پیش منافع واقعی سازماندهندگان ضد خلقی آن را آشکار کرده است. سیر واقعی حوادث ثابت می‌کند که حق با کمونیستها و نیروهای انقلابی ای بود که از همان روز اول بر علیه لشکر کشی امپریالیستی و تجاوز به مردم افغانستان موضع گرفته و به کسانی که صرفاً بر ماهیت ارتجاعی طالبان تکیه نموده و برای چنین لشکر کشی ای هورا می‌کشیدند، هشدار دادند که کارشان جز صاف کردن جاده برای پیشبرد سیاستهای امپریالیستی نمی‌باشد. واقعیات دردناک جاری در افغانستان و کشتار روزمره مردم بیگناه بار دیگر ماهیت امپریالیستی این اشغال و ضدیت اش با منافع مردم افغانستان و منطقه را نشان داده و ضرورت مبارزه قطعی بر علیه تجاوز تا نابودی سلطه قدرتهای امپریالیستی را در مقابل مردم منطقه قرار می‌دهد. تجربه افغانستان شاهد زنده ای است از رنگ باختن پوشش‌های دروغین امپریالیستها برای تجاوز به خلقهای منطقه. باشد که این تجربه مورد توجه همه مبارزین و انقلابیون منطقه و ایران قرار گیرد.

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!**

چریکها تصور می کردند که آن "صدا" صدای یکی از معاونین "آلفنزو کانو" (رهبر جدید فارک) است، اما چریکها نمی دانستند که صدای آمرانه ای که از تلفن شنیدند متعلق به یکی از افسران ارتش کلمبیا بوده، نه رهبری فارک ... این عملیات بدون شلیک حتی یک گلوله، با موفقیت به پایان رسید. (۲)

طبق این داستان هیجان انگیز، گروهی از خلبانان و کماندوهای ارتش کلمبیا توانستند با پوشیدن تی شرت هایی با عکس چه گوارا به راحتی چریکهای "فارک" و رهبران آنها را فریب داده و وانمود کنند که اعضای یکی از واحدهای چریکی "فارک" بوده و به دستور رهبری فارک قصد انتقال گروهانها به نقطه دیگری از مناطق تحت کنترل "فارک" را دارند. هلیکوپتر حامل این افراد ناشناس، مسلح به مدرنترین وسائل و سلاحهای نظامی در وسط جنگل فرود آمد و چریکهای باتجربه "فارک" بدون هیچ سوال و شک و تردیدی و بدون اینکه متوجه شوند فارک فاقد چنین هلیکوپتر هائی است گروهانها را تحویل آنها دادند! خلاصه در این روایت ارتش کلمبیا با فریب نیروهای فارک گروهانها را آزاد نمود. تخیلی بودن روایت دولت امریکا و کلمبیا آنقدر واضح و روشن بود که مورد تمسخر مردم (بخصوص مردم کلمبیا و دیگر کشورهای امریکای جنوبی که از نزدیک شاهد جنایتها و تبلیغات عوامفریبانه دولت کلمبیا و اربابان امپریالیست آن بوده اند) قرار گرفت و آنچه که این دو دولت "عملیات شجاعانه و کودتای اطلاعاتی زیرکانه" نامیدند، توسط مردم به فیلمهای هالیوودی تشبیه شد. نگاهی به جزئیات داستان نشان می دهد که این تشبیه دور از واقعیت نیست. در این سناریو اعضای فارک افراد بی دست و پائی تصویر می شوند که ارتش کلمبیا براحتی قادر به فریب آنهاست امری که با واقعیت قدرت آنها در نگهداری اسرایشان به مدت طولانی در اسارت انطباقی ندارد.

## ماجرای "آزادسازی" گروهان های "فارک"

### و استفاده های تبلیغاتی امپریالیست ها



که جنایاتش بر هیچ کلمبیائی پوشیده نیست. (۱)

حضور "اینگرید بتانکورت" در میان گروهانها یکی از مهمترین عواملی بود که ماجرای اخیر را از نظر تبلیغاتی برجسته نمود. "بتانکورت" که هم شهروند کلمبیا و هم شهروند فرانسه تلقی می شود، در زمانی که کاندید ریاست جمهوری کلمبیا بود به اسارت "فارک" درآمد. دستگاه تبلیغاتی دولت کلمبیا می کوشید با برجسته کردن او به عنوان مادری که شش سال دور از فرزندانش بوده همدردی و حمایت بخشی از افکار عمومی جهان از گروهانها و عملیات "آزاد سازی" را کسب کند.

#### روایت منتشر شده توسط دولت

##### کلمبیا و امریکا

دولت کلمبیا و حامیش امپریالیسم امریکا این ماجرا را چنین روایت کردند که: "پیش از طلوع آفتاب در ساعت ۵ صبح روز چهارشنبه دوم جولای، چریکهای "فارک" گروهانها را از خواب بیدار کرده و به آنها گفتند که سریعاً وسایلشان را جمع کنند و آماده حرکت شوند. صدایی از طریق تلفن (ماهواره) دستور آماده کردن گروهانها برای انتقال به محل دیگری را به چریکها داد.

علیرغم تبلیغات بنگاه های خبر پراکنی امپریالیستی که می کوشیدند ماجرای چگونگی آزاد شدن ۱۵ گروهانی را که هر یک برای مدتها در اسارت نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) بودند به حساب "قدرت" دولت کلمبیا و حامی اش امپریالیسم امریکا بگذارند و آن را یک پیروزی برای مرتجعین جا بزنند اما این تبلیغات از همان ابتدا با شک و تردید بسیار مواجه شد. در روز دوم جولای ۲۰۰۸ پس از آزاد شدن ۱۵ تن از گروهانها روایتها گوناگون و متفاوتی توسط دولتهای امریکا و کلمبیا و فرانسه و سوئیس و همینطور نیروهای نزدیک به مرکزیت فارک در مورد چگونگی آزادسازی گروهانها منتشر شد که نه تنها به رفع این تردیدها کمک نکرد بلکه باعث ابهامات بیشتری در رابطه با ماهیت این "آزاد سازی" گشت.

گروهانهای آزاد شده متشکل از مقامات دولتی و نظامی کلمبیا بوده و اکثراً بطور مستقیم و غیرمستقیم در جنایات امپریالیسم امریکا و دولت کلمبیا علیه مردم این کشور نقش داشته اند. به عنوان مثال سه تن از گروهانها جزء نیروهای مسلح کمپانی "نورتروپ گرومن" هستند

پایگاه های "فارک" در اکوادور حمله کرد و "رائول ریاض" نماینده "فارک" در مذاکرات فوق را به قتل رساند. بطوریکه خانواده "بتانکورت" از دولت کلمبیا که آتش بس را در نظر نگرفت و موجب لطمه زدن به مذاکرات شد، شکایت کردند. از نظر خانواده "بتانکورت" و دیگر گروگانها، اعمال دولت کلمبیا جان گروگانها را که در آستانه آزاد شدن بودند به خطر انداخته بود.

### در وراي اين روايات!

گرچه مدتها طول خواهد کشید تا واقعیت این ماجرا و اینکه آیا گروگانها در نتیجه مذاکره آزاد شدند و یا بر اثر خیانت برخی از افراد فارک و همکاری آنها با دشمن روشن شود اما یک امر روشن است و آن اینکه علی‌رغم تبلیغات وسیعی از جانب دولتهای اروپایی و امریکایی برای جلب همدردی و حمایت مردم از گروگانها و عملیات آزادسازی آنها صورت گرفت، اما امپریالیستها نتوانستند همه آنچه را که انتظارش را داشتند به دست آورند. یکی از اهداف امپریالیستها این بود که با استفاده از همدردی مردم نسبت به گروگانها، حمایت مردم از سیاستهای جنگ افروزان و امپریالیستی خود را (که تحت عنوان جنگ با تروریسم پیش می‌برند) به دست آورند. اما نظرخواهی‌های متعددی که در کشورهای مختلف صورت گرفته، نشان دادند که شدت مخالفت و نفرت توده‌های مردم در سراسر جهان علیه سیاستهای امپریالیستها و اشغال عراق و افغانستان نه تنها کم نشده، بلکه شدت بیشتری نیز یافته است. مردم کشورهای مختلف هر روز با شواهد زنده و آثار جدیدی از جنایات امپریالیستها روبرو می‌شوند و این مسئله آنها را قادر می‌سازد که کمتر فریب تبلیغات امپریالیستی را بخورند. به عنوان مثال در کشور کانادا همزمان با ماجرای آزادسازی گروگانهای فارک، فیلمی از بازجویی و

اعلام کرد که عملیات فوق با خریدن برخی از فرماندهان "فارک" انجام شده و دولت فرانسه حاضر است که کسانی را که در این عملیات نقش داشته‌اند به عنوان پناهنده بپذیرد. روایت دولت فرانسه و سوئیس توسط تعداد زیادی از مردم به عنوان واقعیت پذیرفته شد چرا که در ماه مارس گذشته "رائول ریواز" رهبر "فارک" (جانشین بنیانگذار فارک "مانوئل مارولاندا" که مدتی پیش از آن فوت کرده بود) توسط محافظ خود به قتل رسید. قاتل در ازای تحویل دست راست "رائول ریواز" ۵/۲ میلیون دلار پاداش از دولت کلمبیا و امریکا دریافت کرد.

### روایت منتشر شده از طرف رهبری

#### "فارک"

اطلاعی‌های منتشر شده از طرف منابع نزدیک به رهبری "فارک"، هم با گفته‌های مقامات اروپایی تفاوت دارد و هم با داستان هالیوودی ساخته و پرداخته دولت امریکا. منابع نزدیک به رهبری "فارک" اعلام کردند که آزاد شدن گروگانها نتیجه توافقات مشترکی بوده که میان "فارک" و دولتهای اروپایی پس از مذاکرات طولانی حاصل شده است. آنها مدعی‌اند که هدف دولتهای اروپایی و امریکا و همچنین دولت کلمبیا از این داستانسرایی‌ها این بوده که از رشد حمایت‌های توده‌ای از "فارک" که با پیش قدم شدنش در مذاکره برای آزاد کردن گروگانها تشدید شده جلوگیری کنند. بر اساس این ادعا امپریالیستها و دولت کلمبیا تلاش کرده‌اند که با پنهان کردن واقعیت مذاکرات، آزاد کردن گروگانها توسط "فارک" را به نفع تبلیغات جنگ افروزان خود مورد استفاده قرار دهند.

البته این واقعیتی است که مذاکره جهت آزادی گروگانها مدتها بود که در جریان بود و برای مثال در ماه مارس ۲۰۰۸ زمانی که مذاکراتی میان دولت فرانسه و "فارک" برای آزاد کردن "بتانکورت" و چند گروگان دیگر در جریان بود، ارتش کلمبیا به یکی از

دولت امریکا نیز که همواره یار و مددکار دولت کلمبیا بوده در بوقهای تبلیغاتی اش این سناریوی ساختگی را تبلیغ کرده و خود نیز از آن سود می‌برد. با اینکه سازمان جاسوسی امریکا (سیا) فوراً نقش خود را در این ماجرا تکذیب کرد، اما یک روز پیش از وقوع عملیات آزادسازی گروگانها "جان مک-کین" سناتور جمهوری خواه و یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری امریکا به کلمبیا سفر کرد و در جریان طرح عملیات قرار گرفت و کوشید خود را به عنوان فهرمان وارد این ماجرا کند.

### روایت منتشر شده توسط کشورهای

#### اروپایی

دولتهای اروپایی اما روایت دیگری از ماجرا ارائه می‌دهند که تفاوت زیادی با داستان دولت امریکا و کلمبیا دارد. طبق گزارشاتی که توسط مقامات مختلف دولت سوئیس منتشر شد، همسر یکی از فعالین "فارک" که در اسارت ارتش کلمبیا قرار داشت، مدتی پیش برای ایفای نقش واسطه در مذاکرات میان نیروهای اروپایی و "فارک" آزاد شد. او همسر خود و تعداد دیگری از مسئولین "فارک" را ترغیب کرد که وفاداری خود به "فارک" را با پول تعویض کنند. وی آنها را راضی کرد که گروگانها را در ازای دریافت ۲۰ میلیون دلار آزاد کنند.

اگر این روایت دولتهای اروپایی درست باشد، آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که دولت امریکا و کلمبیا بیشتر به نفع خود دیده‌اند که به جای اعلام واقعیت به داستانسرایی هالیوودی در رابطه با آزاد سازی گروگانها بپردازند.

در این میان، "نیکلاس سارکوزی" رئیس جمهور دست راستی فرانسه نیز که شدیداً مورد نفرت بخش بزرگی از مردم این کشور قرار دارد، تلاش کرد که از این واقعه برای تبلیغات عوامفریبانه و کسب محبوبیت در میان مردم استفاده کند. او

## وقتی که شاخص ارزش زندگی انسان با پول سنجیده می شود!

از ۳۰ سال گذشته تاکنون مباحثات فراوانی در مؤسسات و مجامع مختلف اقتصادی-سیاسی سرمایه داری در رابطه با شیوه های معمول محاسبه "VSL" صورت گرفته و برخی از کارشناسان خواهان ایجاد تغییراتی در آنها شده اند. اما هیچگاه اصل موضوع، یعنی سنجش زندگی انسان با پول، به چالش گرفته نشده است. و نفرت انگیز بودن معیار هائی که همه چیز را با پول می سنجد و از ذات سیستم سرمایه داری نشأت می گیرد مورد توجه قرار نگرفته است.

در سال ۲۰۰۲ سازمان حفاظت محیط زیست امریکا (EPA) اعلام کرد که فرمول جدیدی برای محاسبه "VSL" به کار خواهد گرفت که بر اساس آن ارزش زندگی افراد بالای ۷۰ سال به مقدار ۳۸ درصد کمتر از جوانترها خواهد بود. اما اعتراضات شدید بسیاری از انجمنهای سالمندان امریکا سازمان حفاظت محیط زیست امریکا EPA را مجبور به عذرخواهی و عقب نشینی کرد. اما چنین اعتراضاتی در رابطه با کاهش اخیر VSL صورت نگرفته است. و دلیل این امر را این است که بورژوازی می کوشد اهداف سودجویانه و ضد انسانی خود را در پشت الفاظی به ظاهر علمی و تخصصی

سازمان حفاظت محیط زیست امریکا (ای پی ای) در ۱۰ جولای ۲۰۰۸ اعلام کرد که شاخص ارزش زندگی انسان در امریکا را از ۷,۸ به ۶,۹ میلیون دلار کاهش داده است. این خبر بطور طبیعی این سوال را طرح می کند که اولاً "شاخص ارزش زندگی انسان" چیست؟ و ثانياً چرا دولت امپریالیستی امریکا زندگی و جان شهروندان این کشور را بر اساس پول قیمت گذاری می کند؟

متخصصین دولتهای سرمایه داری با استفاده از فرمولهای مختلف، قیمتی روی زندگی انسان گذاشته و آن را "ارزش زندگی آماری" (VSL) نامیده اند (۱). مؤسسات سرمایه داری (مانند سازمان حفاظت از محیط زیست، اداره استانداردهای دارویی و غذایی، وزارتخانه های کشاورزی و راه و ترابری، آموزش عالی، بهداشت و درمان، شرکتهای بیمه و بانکها و غیره) از این شاخص در برنامه ریزیهای اقتصادی و قانونگذارهای آینده خود استفاده می کنند. توجه به مثال زیر چگونگی استفاده و کاربرد این امر را روشن می سازد. فرض کنیم که فیلترهای جدیدی کشف شده اند که موجب کاهش آلودگی هوا و در نتیجه کاهش تلفات ناشی از سرطان ریه را باعث می شوند. طبیعتاً این کشف برای نمونه آمار مرگ انسانها از سرطان ریه را از ۲۰۰۰ نفر به ۱۰۰۰ نفر در سال کاهش می دهد. و فرض کنیم که لایحه قانونی جدیدی برای مجبور کردن کارخانه داران به نصب این فیلترها به دولت پیشنهاد می شود که مخارج تصویب و نظارت بر اجرای آن و مجازات متخلفین حدود ۷,۲ میلیارد دلار در سال خواهد بود. دولت برای تصمیم گیری در رابطه با قانون جدید، در ابتدا مخارج تصویب آن را با قیمت زندگی ۱۰۰۰ انسانی که در اثر اجرای آن از مرگ نجات می یابند مقایسه خواهد کرد. بنابراین چنین قانونی تا پیش از ۱۰ جولای ۲۰۰۸ می توانست در امریکا تصویب شود. اما تصویب آن در حال حاضر که قیمت ۱۰۰۰ شهروند امریکایی از ۷,۸ به ۶,۹ میلیارد دلار تنزل یافته مقرون به صرفه و عملی نخواهد بود! (با اینکه محاسبه VSL با استفاده از فرمولهای بسیار پیچیده ریاضی و تعداد زیادی از متغیرهای گوناگون انجام می شود و از پیچیدگی خاصی برخوردار است اما مثال فوق از نظر اصول اولیه با محاسبات VSL و چگونگی کاربرد آن همخوانی کامل دارد.)

متخصصین دولتهای سرمایه داری با استفاده از فرمولهای مختلف، قیمتی روی زندگی انسان گذاشته و آن را "ارزش زندگی آماری" (VSL) نامیده اند. مؤسسات سرمایه داری (مانند سازمان حفاظت از محیط زیست، اداره استانداردهای دارویی و غذایی، وزارتخانه های کشاورزی و راه و ترابری، آموزش عالی، بهداشت و درمان، شرکتهای بیمه و بانکها و غیره) از این شاخص در برنامه ریزیهای اقتصادی و قانونگذارهای آینده خود استفاده می کنند. فرض کنیم که فیلترهای جدیدی کشف شده اند که موجب کاهش آلودگی هوا و در نتیجه کاهش تلفات ناشی از سرطان ریه را باعث می شوند. طبیعتاً این کشف برای نمونه آمار مرگ انسانها از سرطان ریه را از ۲۰۰۰ نفر به ۱۰۰۰ نفر در سال کاهش می دهد. و فرض کنیم که لایحه قانونی جدیدی برای مجبور کردن کارخانه داران به نصب این فیلترها به دولت پیشنهاد می شود که مخارج تصویب و نظارت بر اجرای آن و مجازات متخلفین حدود ۷,۲ میلیارد دلار در سال خواهد بود. دولت برای تصمیم گیری در رابطه با قانون جدید، در ابتدا مخارج تصویب آن را با قیمت زندگی ۱۰۰۰ انسانی که در اثر اجرای آن از مرگ نجات می یابند مقایسه خواهد کرد. در حال حاضر که قیمت ۱۰۰۰ شهروند امریکایی از ۷,۸ به ۶,۹ میلیارد دلار تنزل یافته مقرون به صرفه و عملی نخواهد بود! بنابراین هر چقدر که زندگی انسانها از نظر دولت امریکا کم ارزش تر باشد، نیاز به تصویب قوانین و مقررات جدید برای کاهش آلودگی هوا و اثرات جانبی داروها و محصولات و مواد غذایی شیمیایی و غیره کمتر خواهد بود.

پیوشاند.

یکی از دلایلی که دولتهای سرمایه داری برای توجیه استفاده از VSL بیان می کنند این است که به علت محدود بودن منابع و امکانات موجود نمی توان همه کارهایی را که موجب سالم تر و طولانی تر شدن زندگی انسانها می شود انجام داد. بنابراین ادعا می شود که استفاده از شاخص VSL به ارزش معنوی زندگی انسانها و اینکه چقدر اطرافیان به آنها عشق می ورزند و به آنها نیاز دارند ربطی ندارد و تنها برای استفاده علمی و مقرون به صرفه از منابع محدود اجتماعی بکار می رود.

بنابراین هر چقدر که زندگی انسانها از نظر دولت امریکا کم ارزش تر باشد، نیاز به تصویب قوانین و مقررات جدید برای کاهش آلودگی هوا و اثرات جانبی داروها و محصولات و مواد غذایی شیمیایی و غیره کمتر خواهد بود. در واقع دولتهای سرمایه داری جهان هر ساله بخشی از فعالیتهای جاری و یا طرحهای جدید مربوط به حفاظت از محیط زیست و مقررات استانداردهای غذایی و دارویی خود را به دلیل بالاتر بودن مخارج اجرایی آنها نسبت به ارزش زندگی انسانهایی که قرار است تصویب این مقررات آنها را از مرگ نجات دهد، لغو کرده و یا تصویب نمی کنند. بنابراین با اینکه ممکن است که کاهش VSL از ۷,۸ به ۶,۹ میلیون دلار در نظام سرمایه داری در ظاهر یک مسئله بوروکراتیک و بی ضرر به نظر برسد، اما در واقعیت نتایج واقعی و غیر قابل انکار مرگباری بخصوص برای طبقات محروم جامعه به دنبال دارد.



می شود که هر کارگر معدن حاضر است ساعتی ۲۰ دلار برای داشتن شغلی کم خطرتر بپردازد. شرکتهای بیمه و دولت ارزش زندگی یک کارگر معدن و میزان پرداختی بیمه حوادث را بر اساس این تفاوت مزد محاسبه می کنند. بورژوازی اجبار کارگران به پذیرش کارهای سخت و خطرناک را چنین توجیه می کند که گویا مردم ارزش زندگی خود را با پول می سنجند و با تکیه بر این امر نادرست به توجیه سیاستهای دولت سرمایه داری علیه کارگران می پردازد.

در این نوع محاسبات در واقع به اشتباهات افراد جامعه در تصمیم گیری ها و ارزیابی هایشان از ریسکها و خطراتی که در زندگی با آنها مواجه هستند، تکیه می شود. و بورژوازی عملاً مردم را به خاطر قضاوتهای نادرست و تصمیمات اشتباه و رفتارهای ریسکی و خطرناک (که غالباً در اثر شرایط به آنها تحمیل شده) مورد ارزیابی قرار داده و برنامه های خود را بر این اساس پیش می برد.

اما برخلاف سیستمهای طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی، در یک نظام دمکراتیک مبتنی بر مالکیت اجتماعی حیات انسانها و ارتقاء سطح زندگی آنها از همه جوانب مادی و معنوی اصل است. در یک سیستم اجتماعی عادلانه اختصاص منابع موجود به برنامه های اقتصادی اجتماعی با هدف تأمین نیازها و مصالح و خواسته های واقعی همه افراد جامعه انجام می شود. مسلماً زندگی روزمره انسان با خطرات و ریسکهایی همراه است که هرچند می توان آنها را تا حد زیادی کاهش داد، اما هیچگاه بطور کامل از بین نروانند رفت. اما خطراتی را که زحمتکشان برای تأمین زندگی خود و خانواده اشان به جان می خرند، و یا حوادث ناشی از تصمیمات اشتباه مردم را نمی توان با مرگ و میرهای ناشی از عدم امنیت محیط کار و آلودگی محیط زیست و عوارض جانبی مواد شیمیایی موجود در کالاهای مصرفی و داروها و ... (که نتیجه سودجویی سرمایه داران و بی تفاوتی آنها نسبت به سلامت انسانها است) مقایسه کرد. تلفات ناشی از حرص و طمع سرمایه داران برخلاف تصادفات و حوادث روزمره زندگی، جرائم و جنایات اجتماعی ای هستند که میزان وقوع آنها را می توان با جایگزین کردن سیستم طبقاتی موجود با سیستمی مبتنی بر مالکیت اجتماعی تولید کاهش داد و یا بر طرف نمود.

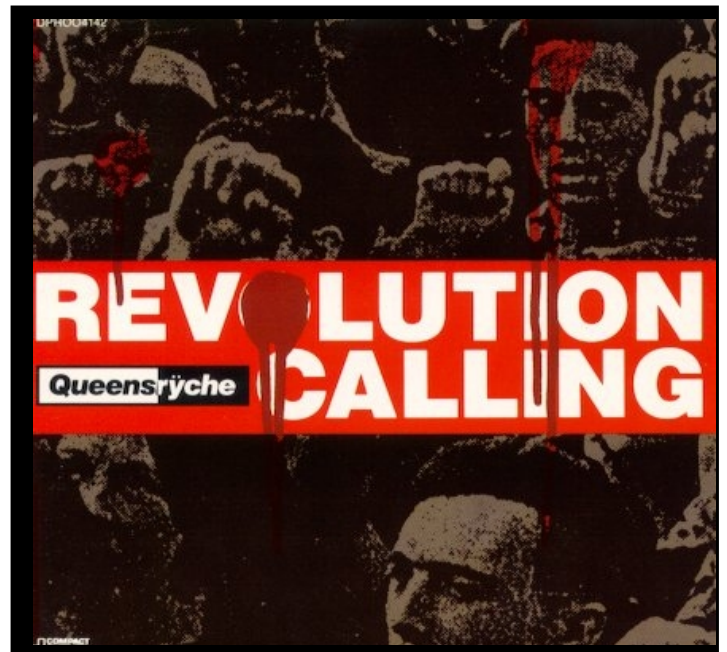
سرمایه داری همانطور که شیره جان کارگران را در پروسه تولید می کشد و در سرکوب ددمنشانه اعتراضات آنها تردید به خود راه نمی دهد، در برنامه ریزی های خود نیز هیچگاه حفاظت از جان انسانها را در نظر ندارد. تا زمانیکه طبقه سرمایه دار (که انسانهای دیگر را فقط به عنوان ابزارهای تولید سود و افزایش سرمایه و لایق ظلم و استثمار به شمار می آورد) بر جهان قدرت می راند، ارزش زندگی انسان هیچگاه بیش از میزان توانایی اش برای کار و تولید ارزش اضافه نخواهد بود و به راحتی قربانی منافع سرمایه داران می شود. و این خود دلیلی است در اثبات ضرورت انجام انقلاب اجتماعی و دگرگون کردن جهان به رهبری طبقه کارگر.

#### زیرنویس:

(۱) - شیوه محاسبه **VSL** و مقدار آن در کشورها و مؤسسات مختلف فرق می کند. حتی در یک مؤسسه مشخص مثل سازمان حفاظت محیط زیست امریکا **EPA** نیز چندین مقدار متفاوت از **VSL** برای بیماریها و ریسکهای گوناگون به کار برده می شود.

اما اعتراضاتی که به استفاده از **VSL** در برنامه ریزی های اقتصادی اجتماعی می شود، محدود به مسائل اخلاقی و معنوی نیست. مسئله مهم این است که استفاده از متغیرهایی مثل درآمد، سن، جنسیت، نژاد، تحصیلات و غیره در محاسبه **VSL** نشان می دهد که بورژوازی چگونه زندگی انسانها را با معیار هائی ارزش گذاری می کند که خود ضد انسانی بوده و تنها در جهت منافع طبقات حاکم کاربرد دارند. از این مهمتر ارزش گذاری ضد خلقی نامبرده هر زمان که منافع امپریالیستها و سرمایه داران ایجاب کند می تواند تغییر کرده و بشدت کاهش یابد.

برخی از مؤسسات سرمایه داری ادعا می کنند که **VSL** را نه بر اساس درآمد افراد بلکه بر اساس مقدار پولی که مردم حاضرند درازای حذف ریسک بخصوصی پرداخت کنند محاسبه می کنند. این مقدار پول، "تمایل افراد به پرداخت" "**WTP** - **Willingness To Pay**) خود شاخصی است که معمولاً از طریق نظرخواهی های عمومی تخمین زده شده و برابر با **VSL** در نظر گرفته می شود. به عنوان مثال فرض کنیم که هر ساله یک نفر از اهالی یک شهر ۱۰۰۰۰۰ نفره در اثر بیماری ناشی از یک باکتری آبی می میرد. اگر همه اهالی این شهر حاضر شوند که نفری ۲۰ دلار در سال برای اجرای مقررات جدیدی در رابطه با تصفیه آب بپردازند، آنگاه مقدار **VSL** (ارزش زندگی انسان در آن شهر) برابر با ۲ میلیون دلار خواهد بود و تصمیم گیری در رابطه با برنامه های دولتی و یا مقررات شرکتهای بیمه بر اساس آن خواهد بود. در صورتیکه مردمی که آگاهی کافی نسبت به بیماری های مختلف ندارند، نمی توانند قضاوت درستی در رابطه با درصد احتمال وقوع آنها داشته باشند. به عنوان مثال



سرشماری های مختلف نشان داده که مردم از ابتلا به بیماری های نایاب بیشتر از بیماری های شایع و کشنده هراس دارند. بنابراین استفاده از شاخص **WTP** و **VSL** که بر اساس نظرخواهی از کسانی محاسبه می شوند که قضاوتشان هر چند ناآگاهانه، نمی تواند علمی باشد.

یک نوع دیگر محاسبه "**WTP**" از روی جدول حقوقی کارگران صنایع مختلف و براساس مقایسه مزد مشاغل کم خطر با مشاغل خطرناکتر انجام می شود. به عنوان مثال اگر مزد کارگری که در محوطه خارج از معدن کار می کند ساعتی ۱۰ دلار و مزد کارگری که در اعماق معدن کار می کند ساعتی ۳۰ دلار باشد، آنوقت نتیجه گرفته

## بر علیه موج جدید

## اعدام های وحشیانه

## جمهوری اسلامی

## به پا خیزیم!



شده اند، یک امر روشن است. جنایات اخیر اساساً حاصل فشارهای فزاینده اقتصادی و سیاسی ای ست که از واقعیت خود رژیم حاکم جدائی ناپذیر بوده و این رژیم بدلیل ماهیت ضد خلقی خود نه می تواند و نه می خواهد که کمترین گامی را در جهت حل معضلات مرگبار حاکم بر زندگی توده ها بردارد؛ و درست بدلیل ناتوانی اش در ایجاد کار و سیر کردن شکم مردم، خود را مجبور به راه انداختن چنین موج اعدام های وسیع می بیند.

در عین حال باید دانست که تجربه سه دهه حاکمیت سیاه این رژیم نشان داده که استنمارگران حاکم فریبکارانه کوشیده اند تا هر جا که امکان یافته اند مخالفان سیاسی و معترضین به نظام سرکوبگرانه حاکم را نیز با رذالت تمام زیر نام جنایتکاران و تبهکاران اجتماعی اعدام کنند و به این وسیله جنایات ضد خلقی خویش را پنهان سازند. از این زاویه باید توجه داشت که جمهوری اسلامی در شرایط تشدید بحران و برای حفظ موجودیت منحوس خویش در مقابل خشم و نفرت توده های بجان آمده بار دیگر به کشیدن شمشیر خونین خویش پرداخته و در هراس از انفجار خشم توده های تحت ستم، می کوشد تا با این اعدامها و نمایش سبیت و جنایات خود، در واقع فضای رعب و وحشت را در کل جامعه حاکم نموده و حرات اعتراض و طغیان بر علیه این وضع جهنمی را در توده های بجان آمده خفه سازد. رژیم امیدوار است که با ارتکاب به جنایات وحشیانه و نمایش آن در انظار عمومی در دل مردم ترس و وحشت بیافریند تا ضمن آن که به خیال از بار بزه کاری در جامعه بکاهد، کارگران و زحمتکشان را نیز از گسترش اعتراضات و مبارزاتشان باز دارد. در واقع، این اعدام ها پیام سردمداران رژیم به توده های ستمدیده ای است که تحت فشار زندگی اعتراضات و مبارزات آنها هر روز گسترش بیشتری می یابد. جمهوری اسلامی با توسل به این جنایات و نمایش علنی آنها می کوشد سدی در مقابل مبارزات کارگران و زحمتکشان ایجاد کرده، آنها را مرعوب ساخته و بدین ترتیب پایه های سلطه جهنمی خود را مستحکم سازد.

در چنین شرایطی نیرو های انقلابی وظیفه دارند ضمن افشای اهداف پلید رژیم به هر وسیله که می توانند بر علیه این سیاست ضد مردمی بپاخیزند و با محکوم کردن موج اعدامهای اخیر، فریاد مردم ستمدیده ایران را در سراسر جهان پژواک دهند.

مرگ بر رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب، زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۲ آگوست ۲۰۰۸ - ۱۲ مرداد ۱۳۸۷

در روزهای اخیر جمهوری اسلامی ضمن سازماندهی یک یورش سرکوبگرانه، موج جدیدی از اعدام در سراسر کشور براه انداخته است. ده ها تن در شهر های مختلف زیر نام "اراذل و اوباش"، "قاچاقچی" و "مخارب" و غیره در سیاه چال ها و در برخی از موارد نیز در ملاء عام اعدام شده اند. به گزارش خبرگزاریهای رژیم، در ۶ مرداد ماه تنها در تهران ۲۹ نفر در زندان اوین به دار آویخته شدند. در روز های قبل از آن نیز شاهد اعدام حداقل ۱۱ نفر دیگر در شهرهای سنندج، برازجان و سبزوار بودیم. علیرغم دست بازیدن رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به چنین رقمی از اعدام در طی مدت کوتاهی، ابعاد این یورش ضد خلقی وحشیانه آن قدر وسیع است که مطبوعات رژیم با بوق و کرنا اعلام می کنند که علاوه بر اعدام های انجام شده، تعداد دیگری در نوبت اعدام قرار داشته و بزودی ۸ زن و یک مرد نیز سنگسار خواهند شد.

این جنایات وحشیانه در شرایطی بوقوع می پیوندد که جمهوری اسلامی به دلیل بحران پروژه هسته ای با تحریم های قدرت های بزرگ مواجه گشته و هر چه که می گذرد فشارها و بار ویرانگر این تحریم ها بیشتر و بیشتر بر زندگی مردم ستمدیده تأثیر می گذارد. در همین حال به دلیل رشد بیسابقه بحران های اقتصادی نظام حاکم، فقر و گرسنگی، تورم و بیکاری و گرانی شتابناک، بدیهی ترین مایحتاج زندگی، حیات و هستی مردم محروم و ستمدیده و در راس آنها کارگران و زحمتکشان را هر چه شدید تر در زیر فشارهای سهمگین و خرد کننده قرار داده است. این شرایط مسلماً بستری برای رشد بزه کاری در جامعه می باشد و رژیم نیز جرم اکثر اعدام شدگان را قتل و راهزنی و یا خرید و فروش مواد مخدر اعلام کرده است. البته در موج اعدام های اخیر تعدادی هم به جرم "مخارب" به دار آویخته شده اند که در فرهنگ ضد خلقی جمهوری اسلامی بیشتر به مخالفین نظام اطلاق می شود. اما صرف نظر از این واقعیت که قربانیان موج اخیر اعدامهای جمهوری اسلامی ظاهراً به چه جرمی به دار آویخته

## گزارشی از تظاهرات بر علیه اعدام های اخیر جمهوری اسلامی در شهر لندن!

خاتمی"، " جمهوری اسلامی تروریست است و باید سرنگون گردد"، " نابود باد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی" و .... در این تظاهرات حضور گسترده فعالین سیاسی زن و بویژه جوانان، بسیار چشمگیر بود. همچنین نمایش عکسهای اعدام شدگان توسط رژیم جمهوری اسلامی و تصاویری از سران این رژیم در لباس و هیات هیتلر جنایتکار توجه بر انگیز بود.

تظاهرات امروز که قریب به صد نفر در آن شرکت کرده بودند توسط جریانان و نیروهای زیر سازمان یافته بود:

**فد-بیر، دورمچی حرکت (جنبش انقلابی)، گیکدر، مرکز فرهنگی توهوم، مرکز فرهنگی کردها، مرکز فرهنگی "صدها گل"، نشریه "جهانی برای زندگی"، کمیته آتیک-لندن، سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان و فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن.**

با ایمان به پیروزی راهمان

**فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن**

۹ آگوست ۲۰۰۸

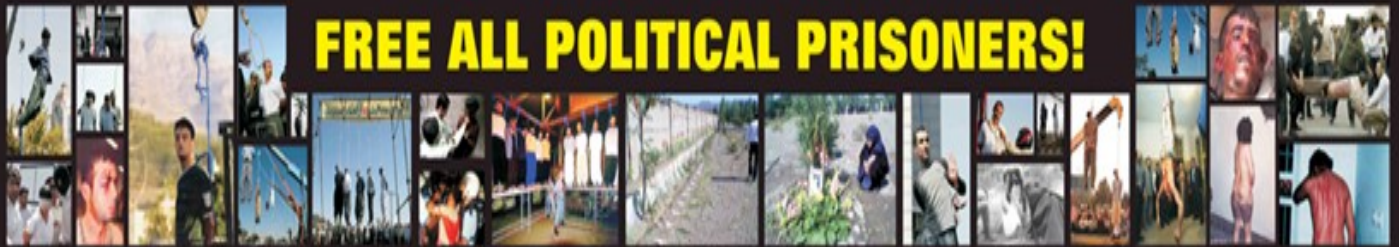
در اعتراض به موج اعدامهای وحشیانه در ایران توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، بعد از ظهر امروز، شنبه ۹ آگوست ۲۰۰۸ تظاهرات ایستاده ای در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد که جمع وسیعی از افراد و نیروهای مترقی و مبارز ایرانی و ترک و کرد در آن شرکت کردند و با سر دادن شعار های انقلابی جنایات جمهوری اسلامی را افشا و این رژیم را محکوم نمودند.

تظاهر کنندگان پلاکاردهای بسیار بزرگی که صحنه هایی از اعدامهای رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و مبارزات کارگران و توده های زحمتکش در آن منعکس شده بود را در برابر سفارتخانه رژیم نصب کرده بودند. در جریان تظاهرات شعار هایی به زبان های انگلیسی و فارسی و

کردی و ترکی سر داده شد که برخی از آنها عبارت بودند از: " مرگ بر جمهوری اسلامی"، " زندانی سیاسی آزاد باید گردد، جمهوری اسلامی نابود باید گردد"، اعدامها باید متوقف شوند"، " به سرکوب و اعدام کردها و ترکها و بلوچهای ایران پایان دهید"، " کارگران، دانشجویان و روزنامه نگاران زندانی باید فوراً آزاد شوند"، " سرکوب و سنگسار زنان باید خاتمه یابد" " مرگ بر خامنه ای، مرگ بر رفسنجانی، مرگ بر احمدی نژاد، مرگ بر

**STOP TORTURE! STOP EXECUTIONS IN IRAN! STOP MURDER!**

**FREE ALL POLITICAL PRISONERS!**



**DOWN WITH THE REGIME OF ISLAMIC REPUBLIC! سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!**



اقتصادی و بحران مسکن نادیده گرفته شده است)، نمی گردد.

این بسته هنوز (که فوریه ۲۰۰۸ است) باید به تصویب مجلس سنای دموکرات ها برسد، اما محتوای اصلی آن روشن است. رهبر دموکرات ها، نانسی پلوسی، آن را به عنوان "بسته ای قابل توجه" ارزیابی کرد، اما نویسنده نیویورک تایمز، پل کروگمان، می نویسد که: "بدتر از همه این است که دموکرات ها، که می بایست در جایگاه قوی تری باشند ... ظاهراً آن را در دست پذیرفته اند ... آن ها به یکسری امتیازات، مانند افزایش مالیات باز پرداختی به افراد کم درآمد به قیمت کاهش دیگر اقدامات دولت بسنده کردند ..." (هرالد تریبون بین المللی، ۲۶ ژانویه ۲۰۰۸)

این بسته تشویقی مالی نخواهد توانست بحرانی که تا حالا نیرومند نیز شده است را دفع کند، هر چند که می تواند بعد از مدتی در هنگام سقوط، به عنوان جایگاه نرمی مورد استفاده قرار بگیرد.

نه کاهش نرخ بهره توسط سازمان ذخیره مالی فدرال و نه بسته تشویقی مالی جرج بوش هیچ کدام نخواهند توانست که چرخ سقوط بازار مسکن یا بدهی غول آسایی که به سرعت سرسام آوری همه بخش های مالی را دارد در بر می گیرد، به عقب برگرداند. حتی اگر نرخ بهره به پایین ترین سطح خود تنزل داده شود (با در نظر گرفتن تورم فعلی، به سطحی برابر با نزدیک صفر)، آنها موفق به احیای اقتصاد از طریق توسعه قیمت مسکن توسط قوه محرکه اعتبار نخواهند شد. در این خصوص، درس های بر گرفته شده از سرمایه داری ژاپن در طی سالهای دهه ۱۹۹۰ روشن است. بدهی عظیم ژاپن ناشی از رشد دیوانه وار قیمت مسکن در اواخر دهه ۱۹۸۰، اقتصاد را برای مدتی بیش از یک دهه فلج کرد، و هنوز هم تا اندازه ای مشکلات ناشی از آن بر دوش اقتصاد ژاپن سنگینی می کند. نه نرخ های بهره واقعی منفی و نه یک سلسله بسته های عظیمی که دولت هزینه کرد، هیچ کدام نتوانستند در جهت حمایت برای رشد اقتصاد ژاپن مؤثر واقع شوند.

ولف گانگ مونشاو مفسر اقتصادی فایننشال تایمز طی تفسیری معتقد است: "در سال



## سرمایه داری جهانی با شدیدترین

### بحران از تاریخ ۱۹۴۵ به این سو

#### مواجه است!

نویسنده: لین والش

برگردان به فارسی: فرهاد بهرنگی

شرکت ها و هم برای خانواده ها اعمال نمودند. این وضعیت، حتی با کاهش نرخ بهره از سوی سازمان ذخیره مالی فدرال می تواند برای مدتی طولانی ادامه یابد.

در ۲۳ ژانویه، جرج بوش و رهبران کنگره به منظور مبارزه با رکود اقتصادی، بر ارائه بسته ای تشویقی توافق نمودند. این بسته مبلغی برابر با ۱۵۰ میلیارد دلار یا به عبارتی یک درصد از تولیدات سرانه ملی آمریکا را در بر می گرفت.

بدینوسیله بوش از تقاضای قبلی خود مبنی بر قطع دائمی مالیات (برای آبر سرمایه داران و شرکتهای بزرگ) صرف نظر نموده اما به مذاکرات خود برای "مصالحه" با مجلس نمایندگان دموکرات بر سر تعیین تخفیف مالیات و دیگر امتیازات مالیاتی که بیشتر شامل حال شرکت های بزرگ و در جهت تأمین منافع آنان می شود، ادامه می دهد. بوش موافقت کرد که هر فرد شاغلی که کمتر از ۷۵ هزار دلار درآمد سالانه داشته است می تواند حداکثر ۳۰۰ دلار از مالیات پرداختی را باز پس بگیرد، این امر شامل آن هائی که اصلاً مالیاتی نمی پردازند نیز می شود. در همان حال، بسته پیشنهادی توجه بیشتری را به سرمایه دارانی که درآمد بسیار بالائی دارند میزول می دارد. این بدان معناست که سهم بزرگ تر این بسته صرف آنهایی خواهد شد که مرفه بوده و این پول نقد اضافه را به سرعت خرج خواهند کرد. این بسته شامل اقداماتی که بعضی از نمایندگان دموکرات به دفاع از آنها برخاسته اند، از قبیل افزایش هزینه دولت در خصوص مدارس و شالوده زیربنایی جامعه و کمک های اضطراری به نهادهای دولتی و دولت محلی (آنهايي که درآمد مالیاتی اشان بخاطر رکود

سرمایه داری جهانی با بدترین بحران خود روبرو شده است. بحرانی که بعد از پایان جنگ دوم جهانی تا کنون بیسابقه میباشد. جورج سوروس سرمایه گزار معروف در مجمع امسال رهبران کمپانی های بزرگ که در شهر داووس سوئیس تشکیل شده بود، خطاب به نمایندگان نگران شرکت کننده در این فوروم اظهار داشت "...این یک بحران معمولی نیست".

#### آیا راهی برای خروج وجود دارد؟

آیا مداخله سازمان ذخیره مالی فدرال و دولت ایالات متحده میتواند از وقوع رکود اقتصادی جلوگیری به عمل آورد؟ کاهش ۰,۷۵ درصدی برنانکی (رئیس ذخیره مالی فدرال ایالات متحده) در نرخ پایه ای بهره بانک ها در ۲۲ ژانویه بدین جهت طراحی شده بود که بتواند موجب کاهش بحران اعتبارات گشته و بدین وسیله به سرمایه گذاران در وال استریت اطمینان خاطر ببخشد. احتمال دارد که سازمان ذخیره مالی فدرال طی ماه های آینده نرخ بهره را باز هم کاهش دهد، اما دیدگاه عمومی سیاستمداران نظام سرمایه (همان طوری که در گردهم آیی داووس نیز منعکس گشت) بر آنست که این کار "خیلی کم مقدار و بسیار دیر هنگام" می باشد. هنگامی که بانک ها و دیگر دستگاه های مالی که خیلی به کار کشیده شده اند، با کمبود سرمایه روبرو هستند، نرخ بهره پائین تر، بخودی خود، کارگشای مشکل نخواهد بود. بعلاوه، وقتی که بحران وام مسکن در آگوست سال قبل سر باز کرد، همه وام دهندگان پرداخت وام را محدود ساختند، قید و بندهای سخت تر و نرخ بهره بالاتری را هم برای

بانک های عمده به طور غیر منتظره ای مجبور به اذعان و قبول مسئولیت در قبال "عملکرد خارج از بیلان" شدند که توسط ادارات متعدد سرمایه گذاری نزدیک به خود، انجام گرفته بود. حالا اگر چه بحران بلا فاصله نقدینگی کاهش یافته ولی بانک ها در دادن وام بسیار سختگیر شده و علیرغم پائین رفتن نرخ بهره بانک مرکزی، شروط دشوار تری را تحمیل میکنند.

### واکنش های زنجیره ای

هنگامی که بحران خودش را به شکل بحران وام غیره عمده مسکن آشکار ساخت، نگرانی سر تا پای بانک ها و دیگر مؤسسات مالی را فرا گرفت. کسی نمی دانست خطر در کجاست، در واقع خطر عمومی شده بود، همه سیستم اعتباری توسط وام های مسموم، زهر آلود شده بود، در حالی که هنوز ماهیت خیلی از آن وام ها هنوز مشخص نشده بود.

بحران وام مسکن غیر عمده، ابتدای واکنش های زنجیره ای بود که تا کنون همچنان ادامه دارند. بحران شرکت های بیمه اوراق بهادار یا همان کمپانی های "تک خطی" که اوراق قرضه را بیمه مالی میکنند، حالا دارد خودش را آشکار می سازد. رویهمرفته، برآورد شده است که کمپانی های "تک خطی" ۲۴۰۰ میلیارد دلار از اوراق بهادار را بیمه کرده اند. اگر چه، با افزایش خطر عدم بازپرداخت و ورشکستگی اوراق بهادار بیمه شده، این فکر دامن زده می شود که این کمپانی ها به اندازه کافی سرمایه برای جبران همه ضرر ها ندارند. جالب این جاست که درجه بندی اعتبار بعضی از این کمپانی های "تک خطی"، پائین برده شده است که این کار عملاً آن ها را ورشکسته و در موقعیت غیر قابل علاجی قرار میدهد. دو تا از بزرگ ترین آنها، روی هم رفته هشت و NBIA و Ambac یعنی نیم میلیارد دلار ضرر داده اند و هم اکنون نیز تلاش مایوسانه ای جهت نجات این دو کمپانی توسط اریک دینالو، مسئول نظارت بر شرکت های بیمه ایالت نیویورک صورت میگیرد تا با ۱۵ میلیارد دلار قرض گرفتن از بانک های عمده، از فروپاشی بخش کمپانی های "تک خطی" جلوگیری به عمل آورده باشد. معلوم نیست از نتیجه این تلاش چه پیش خواهد آمد. اگر این تلاش با شکست روبرو شود و چند تا از این نوع

هستند، میباشند. تجارت این سرمایه ها بر اساس استفاده هنگفت از اعتبار (وام) و تکیه بر فرمول های پیچیده مالی، مثل مشتقات اقتصادی، تعویض اعتبار و غیره بوده است. بطور مثال در آمریکا، تکیه بر بدهی که از ۱,۵۰ دلار تولید سرانه ملی در خلال سال های شکوفائی اقتصادی بعد از جنگ به ۲ دلار در دهه ۹۰ افزایش یافت، و به رشد بی سابقه ۴,۵ دلار در سال ۲۰۰۷ رسید. حال همه این بنای عظیم با خطر فروپاشی روبروست. بحران فوق در کمپانی هایی که در حوزه مسکن فعالیت داشته اند (اخیراً کمپانی اسکاتیش اکوییتیل برداشتهای مالی را متوقف نموده است)، و از همه مهمتر، کمپانی هایی که اوراق و اسناد بهادار را بیمه می کنند و قاعدتاً کیفیت نوع سرمایه گذاری را در پرتو یک دایره وسیع بررسی و آنرا تضمین می کنند، نیز نفوذ کرده است.

اقداماتی که توسط بانک مرکزی به اجرا در آمد، کاهش نرخ پایه ای بهره و تمدید اعتبار به بانک های عمده، موجب کاهش فوری بحران نقدینگی گشت. وام درون بانکی، که کاملاً در هنگام سرباز کردن بحران وام مسکن در آگوست سال گذشته متوقف شده بود، دوباره فعال گشته است (هر چند با نرخ بهره ای که از هر زمان دیگر بالاتر است). اما این هنوز موجب رفع بحران نقدینگی نگشته است. بانک های عمده از ترس زیان های بیشتر که در این مرحله قادر به تخمین آن زیان ها نیستند به جمع آوری و انباشت سرمایه مشغول شده اند. در سالهای اخیر بانک ها، وام های هنگفتی در اختیار متقاضیان بیشماری گذاشتند و متعاقباً این وام ها در قالب بسته های تضمین شده به سرمایه گذاران فروخته شد. این امر برای بانک ها و دیگر واسطه های مالی بطور فوق العاده ای سود آور بوده است.

ادعا شده بود که چون استفاده از مشتقات باعث پخش و تقلیل خطر ضرر ورشکستگی متقاضیان میشود، به طور مجازی مخاطره مالی را از بین خواهد برد. اما در نهایت سیستم بانکی غیر رسمی که به وجود آمد و عموماً از هر گونه قوانین دولتی و بانک مرکزی مبرا بود، زیر فشار صعودی ورشکستگی وام های غیر عمده در آمریکا خورد گردید.

۲۰۰۱، ایالات متحده توانست از دست یک بحران کوتاه مدت غیر معمول توسط کاهش قاطع نرخ بهره و سیاست مالی عظیم بگریزد. اما در ژاپن در اوایل دهه ۱۹۹۰، و در آلمان در اوایل این دهه، مدت های مدید طول کشید تا نرخ بهره پائین بتواند به اقتصاد واقعی کمک کند. (فایننشال تایمز، ۲۰ ژانویه ۲۰۰۸)

حتی افزایش صادرات نیز راه خروج آسانی به سرمایه داری ایالات متحده از بحران فعلی ارائه نخواهد داد. اخیراً صادرات رشد سریع کرده اند اما آنها تنها شامل ۱۲ درصد از تولیدات سرانه ملی به حساب می آیند. با "عدم هرچه بیشتر صنعتی شدن" که در طی سه دهه اخیر صورت گرفته، ایالات متحده قادر بوده است تنها رشد صادراتی خود را بطور شگفت انگیزی بر پایه افزایش حجم قابل توجه سرمایه گذاری در زمینه ماشین آلات و دستگاه های جدید که در شرایط کنونی دیگر نمی تواند انجام پذیرد، افزایش داده باشد. بعلاوه، رکود اقتصادی در دیگر نقاط دنیا بازار را به روی صادرات آمریکا مسدود خواهد کرد.

### بحران مالی

سرمایه داری ایالات متحده توسط بحران اعتباری عظیمی به مخمصه افتاده است که دارد دامنه خود را به انگلستان و دیگر نقاط اقتصاد اروپا نیز می گستراند. این بحران مالی که جرقه اش از عدم توانائی در باز پرداخت وام مسکن "غیر عمده" در ایالات متحده زده شد، موجب ضرر هنگفتی به بانک های مهمی همچون سیتی کورپ و بانک های سرمایه گذاری ای همچون مریل لینچ شد. در ایالات متحده بیش از ۲۰۰ مؤسسه که کارشان پرداخت وام مسکن به متقاضی بود ورشکست شدند، و تعداد بیشتری در صف ورشکسته شدن انتظار می کشند. این حوزه تا کنون ضرری برابر ۱۲۰ میلیارد دلار برای ایالات متحده، انگلستان، آلمان و فرانسه در بر داشته است، و می تواند به ۲۵۰ میلیارد یا حتی ۵۰۰ میلیارد دلار نیز افزایش یابد. از آن جایی که بحران کمبود نقدینگی، در حال سرایت به دیگر حوزه ها است، ضرر نهائی می تواند بسیار عظیم تر باشد. وام مسکن که این چنین لرزان است تنها جزئی از بنای عظیم سرمایه ها، سهام، ارز ها، اعتبارات، کالاها و غیره که دچار تورم

لبشان رسانده می‌کوشد تا مبارزات حق خواهانه کارگری را با اتهام وابستگی به "امریکا" و تهیه خوراک تبلیغاتی برای نیروهای "ضد انقلاب" خارج کشور "سرکوب سازد؛ یا می‌بینیم که برای توجیه سرکوب وحشیانه بهایان و پرونده سازی بر علیه شان، آنها را وابسته به چریکهای فدایی خلق ایران جا می‌زند. بالاخره همین رژیم سرکوبگر و عوامفریب است که برای در هم شکستن ایمان و امید توده‌ها و جوانان مبارزمعتقد به آرمانهای مبارزاتی و به امکان تغییر انقلابی در مناسبات پوسیده کنونی، می‌کوشد تا با جعل تاریخ و عوامفریبی و

دروغگویی، تمامی ارزشها و هر آنچه که در طول تاریخ معاصر، سمبل مبارزه و پایداری کارگران و خلقهای تحت ستم ما بر علیه استثمارگران بوده را "ضد ارزش" و بیهوده جا بزند. مگر کسی فراموش کرده است که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با کمک گیری از چند نویسنده قلم به مزد و افسری که با صمد به ارس رفته و تنها برگشته بود یعنی همان افسری که رابطه اش با وزارت اطلاعات در دادگاه میکونوس از پرده بیرون افتاد کوشید حتی مرگ مشکوک صمد بهرنگی آموزگار بزرگ توده‌های تحت ستم را داستانی ساخته و پرداخته "کمونیستها" به منظور "شهید" نمائی قلمداد کرده و به این نیز اکتفا نکرده و در گام بعد با تطهیر ساواک ضد خلقی، حتی مرگ انقلابیونی که در زیر شکنجه‌های ساواک و به دست دزخیمان این دستگاه جنایتکاربه شهادت رسیدند را مرگ طبیعی خوانده و کوشید چنین جلوه دهد که همه آنچه در رابطه با سمبل‌های مبارزاتی مردم و جنایات دستگاه سرکوب گفته می‌شود داستان و دروغ است. در همین راستا تلاش سازمانیافته دستگاه‌های امنیتی و تبلیغاتی جمهوری اسلامی در سالهای اخیر در انتشار ده‌ها مقاله و جزوه و کتاب بر علیه سازمانهای انقلابی و در راس آنها چریکهای فدایی خلق ایران که حاوی مشتکی جعلیات موهوم با یک پیام ضد انقلابی به خواننده مبنی

ما همواره و بویژه در مقاطع بحرانی، تمامی امکانات وسیع و گسترده تبلیغاتی خویش را بکار گرفته تا با لجن پراکنی بر علیه سازمانها و نیروها و شخصیتهای انقلابی‌ای که مورد احترام و خدمتگذار مردم ستمدیده هستند امکانات تاثیر گذاری این سازمانها و شخصیتها را

## "عنتری که لوطی اش مرده" است!

(دروغهای اخیر نوری زاده از کجا آب می‌خورد)

... ترور شخصیت و شایعه پراکنی و دروغپردازی بر علیه سازمانها و نیروهای انقلابی و مردمی برای خدشه دار کردن و بد نام نمودن آنان در میان توده‌ها همواره یکی از سلاح‌های شناخته شده مرتجعین و ضد انقلابیون بر علیه جنبش انقلابی توده‌های تحت ستم بوده است. تجربه قریب به سه دهه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی نشان داده که این رژیم علاوه بر سرکوب فیزیکی وحشیانه جنبش آزادی خواهانه مردم ما همواره و بویژه در مقاطع بحرانی، تمامی امکانات وسیع و گسترده تبلیغاتی خویش را بکار گرفته تا با لجن پراکنی بر علیه سازمانها و نیروها و شخصیتهای انقلابی‌ای که مورد احترام و خدمتگذار مردم ستمدیده هستند امکانات تاثیر گذاری این سازمانها و شخصیتها را در میان توده‌ها کمرنگ سازد. در پیشبرد سیاست ضد انقلابی فوق، رژیم جمهوری اسلامی تنها نیست و در این زمینه علاوه بر تمامی امکانات مستقیم خویش از یاری و همکاری طیفی از مرتجعین و ضد انقلابیون رنگارنگ نیز برخوردار است. افراد و جریانهای ضد انقلابی‌ای که منافع شان با هزار رشته مرنجی و نامرئی به حفظ و دفاع از بنیادهای استثمارگرانه سیستم حاکم گره خورده و درست به همین اعتبار در کنشکاش مبارزه طبقاتی جاری در جامعه بین ستمگران و ستمدیدگان، در صف ستمگران ایستاده و ضمن آن که به بلندگوی آنها تبدیل شده‌اند، می‌کوشند با تمام توان جنبش توده‌های به‌خاسته‌ای که کلیت سیستم و نظام حاکم را آماج جنبش خویش گرفته را به انحراف ببرند...

در میان توده‌ها کمرنگ سازد. هدف اصلی دشمنان مردم ما از کاربرد چنین تاکتیکی نهایتاً باز داشتن توده‌های به‌جان آمده و بویژه جوانان مبارز از گرایش به سوی سازمانها و نیروهای انقلابی و به‌خصوص توسل آنها به مبارزه‌ای تشکیلاتی و هدفمند برای نابود کردن سلطه ضد خلقی نظام استثمارگرانه حاکم می‌باشد.

در پیشبرد سیاست مذکور استبداد حاکم در حالی که با وحشی‌گری تمام جنبش کارگران و خلقهای تحت ستم را زیر هجوم ماشین سرکوب خود گرفته و کوشیده تا به سببانه‌ترین وجهی تمامی سازمانهای انقلابی و مردمی و دمکرات را سرکوب ساخته و به خیال خود فریاد "نابودی" آنها را سردهد؛ در همان حال یک لحظه از سمپاشی و تلاش برای بد نام ساختن آزادیخواهان و مبارزین انقلابی در افکار عمومی دست نکشیده است. همه بیاد می‌آورند که این رژیم چگونه در همان اولین روزهای شکست قیام بهمن و روی کار آمدنش مبارزات دلاورانه خلق ترکمن برای زمین وسایر خواست‌های عادلانه مردم ترکمن صحرا را به "طاغوتیان" نسبت می‌داد؛ و یا مردم مبارز کردستان که برای حقوق ملی خود به‌خاسته بودند را "عامل بیگانه" قلمداد می‌کرد. همین رژیم جنایتکار امروز نیز در حالی که جان کارگران و زحمتکشان گرسنه و به‌پا خاسته را به

مطالعه دروغ پردازیهای نوری زده در کیهان چاپ لندن (مورخه ۳۰ خرداد) مبنی بر این که "چپ انقلابی" از جمله رفیق اشرف دهقانی از خمینی دفاع کرده و بر این باور بودند که خمینی "حکومت عدل علی را بر پا می‌کند" و سپس به قم رفته و حکومت را به "چپها" تحویل می‌دهد مرا به یاد "گوبلز"، مسئول تبلیغات هیتلر انداخت که معتقد بود دروغ هر چه بزرگتر باشد باورش آسان‌تر است. اتفاقاً درست با پیروی از سیاست گوبلز است که ژورنالیست! قلم به مزد مزبور مدعی

شده که "چپ" انقلابی "فکر می‌کرده که با استفاده از خمینی ابتدا شاه را سرنگون و سپس با اعلام جمهوری، کیانوری رهبر حزب توده را رئیس جمهور کرده و اشرف دهقانی یعنی قطب متضاد حزب توده هم در ریاست جمهوری کیانوری پست نخست وزیر را به عهده می‌گیرد. این اراجیف بطور طبیعی این سوال را به ذهن می‌آورد که چرا این چهره معلوم الحال (نوری زاده) هر از چند گاهی به جای خود مشغولی با "سرگرمیهای اینترنتی" اش که گاه به دلیل شیطنت دوستانش! ویا حماقت ذاتی خود وی در مقابل دید همگان قرار می‌گیرد به سم پاشی بر علیه نیروهای انقلابی می‌پردازد. اما نگاهی به سوابق نامبرده و وابستگی اش به قدرتهای سرکوبگر نه تنها پاسخ را روشن می‌سازد بلکه حتی طرح چنین سوالی را نیز غیر جایز می‌نماید!

واقعیت این است که سیاست ترور شخصیت و شایعه پراکنی و دروغپردازی بر علیه سازمانها و نیروهای انقلابی و مردمی برای خدشه دار کردن و بد نام نمودن آنان در میان توده‌ها همواره یکی از سلاح‌های شناخته شده مرتجعین و ضد انقلابیون بر علیه جنبش انقلابی توده‌های تحت ستم بوده است. تجربه قریب به سه دهه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی نشان داده که این رژیم علاوه بر سرکوب فیزیکی وحشیانه جنبش آزادی خواهانه مردم

در حقیقت برای دروغهای بسیار بزرگ خود و برای لاپوشانی عناد و ستیز با جبهه انقلابیون و مبارزین بازارگرمی نیز می کنند. اما تعقیب تحولات این عناصر فریبکار و مقایسه ادعاها و اعمال آنها در جریان تجربه روزمره زندگی نشان می دهد که طیف مزبور - که اتفاقاً کم تعداد هم نیستند - چگونه همواره یک پیام و خط ضد خلقی را تبلیغ و در تمامی مقاطع حساس و نقاط عطف مبارزاتی قاطعانه در کنار دشمنان مردم ایران یعنی طبقه حاکم و رژیم جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیست آن ایستاده و می ایستند. علیرضا نوری زاده یکی از چهره های بارز و مشهور در چنین طیفی ست که در فقدان گویلز باید او را "عنتری که لوطی اش مرده است" خطاب نمود!

فرشید راجی - ۱۰ مرداد ۱۳۸۷

انقلابیون رنگارنگ نیز برخوردار است. افراد و جریانات ضد انقلابی ای که منافع شان با هزار رشته مرئی و نامرئی به حفظ و دفاع از بنیادهای استثمارگرانه سیستم حاکم گره خورده و درست به همین اعتبار در کشاکش مبارزه طبقاتی جاری در جامعه بین ستمگران و ستمدیدگان، در صف ستمگران ایستاده و ضمن آن که به بلندگوی آنها تبدیل شده اند، می کوشند با تمام توان جنبش توده های به پا خاسته ای که کلیت سیستم و نظام حاکم را آماج جنبش خویش گرفته را به انحراف ببرند. برخی از این مرتجعین و فریبکاران به هنگام ایفای نقش ارتجاعی خویش بر علیه نیروهای انقلابی، صرفاً برای بالا بردن امکان فریبکاری خود در میان مردم، "پُز"های شدید ضد جمهوری اسلامی و "قیافه" های دمکرات هم گرفته و اینجا و آنجا با ادای عبارات ضد رژیمی که برخا و ظاهراً بسیار تند هم جلوه می کنند،

بر یهودگی مبارزه و بی نتیجه بودن تلاش برای امر ایجاد تیشکیلات انقلابی می باشد، می تواند مورد توجه قرار گیرد. البته این موارد تنها بخشی از تلاشهای ضد انقلابی جمهوری اسلامی در پراکندن جو یاس و ناامیدی در میان توده های خلق را تشکیل می دهد، والا این رژیم از همه حوزه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره برای پیشبرد مقاصد ضد خلقی خویش در کنار چماق اصلیش یعنی سرکوب وحشیانه توده ها و روشنفکران مبارز و انقلابی استفاده می نماید.

نکته مهمی که در این زمینه باید به آن توجه شود عبارت از این واقعیت می باشد که در پیشبرد سیاست ضد انقلابی فوق، رژیم جمهوری اسلامی تنها نیست و در این زمینه علاوه بر تمامی امکانات مستقیم خویش از یاری و همکاری طیفی از مرتجعین و ضد

## سرمایه داری جهانی با شدیدترین بحران ..... از صفحه ۱۳

شرکت های بیمه و رشکست شوند، آن گاه ماشه بحران مالی سیستماتیک کشیده شده است.

بعضی از بانک های عمده، مانند سیتی کورپ و مریل لینچ، کاسه گدایی در دست گرفته و به نزد بنیادهای ثروتمند مستقل، شرکت های غول آسای مالی که توسط کشور های تولید کننده نفت سرمایه گذاری شده اند، چین و غیره... رفته اند تا آنها را متقاعد نمایند که ذخیره های کلان ارزی خارجی خود را به کشورهای سرمایه داری پیشرفته منتقل کرده و در آن جا سرمایه گذاری کنند. این امر شاید بتواند از ورشکستگی بانک های عمده جلوگیری کند اما این منبع سرمایه اضافی برای بانک های کوچک تر که به طرز مایوسانه ای به احتکار پول نقد دست زده اند و برای دادن اعتبار به شرکت ها و متقاضیان منفرد شرایط سخت تری اعمال می کنند، مهیا نمی باشد.

بحران حاضر پایان دوره اخیر جهانی شدن سرمایه است که وجه بارز آن آشفتگی در احتکار مالی بوده است را نشان میدهد. موج طوفانی اعتبار کم ارزش نیز به منزله سوخت این رشد عمل کرد. این امر (همانطور که قبلاً هم توضیح داده شد) از مازاد درآمد کشور های صادر کننده نفت، چین (با مازاد بسیار عظیم تجاری اش)، و سود های سرسام آور شرکت های بزرگ (که منبع این سود ها استثمار وحشیانه پرولتاریا به همراه سطح پائین سرمایه گذاری بود)، نشأت گرفت. نهایتاً این خوان یغمای احتکار و سود کنشی که از اعتبار کم ارزش تغذیه میکرد، به صورت اجتناب ناپذیری به حد نهانی خود رسیده و هم اکنون همان اعتبار کم ارزش موجب بحران شدید اعتباری گشته است. بار سنگین بدهی حالا به شکل جسم مرده ای بر روی دوش اقتصاد جهانی سنگینی کرده و باعث میشود تا همه اقتصاد جهانی را با خودش به داخل یک بحران عمومی فرو ببرد.

با علم به این که یک رکود اقتصادی در راه است، سؤال اساسی اینست که این رکود تا چه حد جدی و اساسی خواهد بود. اما هر چه باشد، احتمال یک سری از بحران های مالی اساسی و یا حتی سقوط سیستماتیک سیستم جهانی وجود دارد.

تا حالا از سقوط بانک ها و با کمپانی های مالی معتبر جلوگیری به عمل آمده است. ولی واضح است که بعضی از مؤسسات اصلی نه فقط با بحران اعتباری روبرو بوده، بلکه در معرض ورشکستگی احتمالی هستند. اما به هر حال، فروش سهمین سهام توسط بانک سوسپتیه جنراله که شروع آن به خاطر کلاه برداری ۷/۲ میلیارد دلاری بود، ظاهراً نقش مهمی در سقوط بورس سهام در نیمه ژانویه سال جاری داشته است. تا اینجا، اگر چه سوسپتیه جنراله تا اندازه ای جمع و جور شده است اما هنوز احتمال اینکه یکسری از بانکهای عمده و دیگر بخشهای مالی با ورشکستگی روبرو شوند وجود دارد، که خود این قضیه میتواند سر منشاء بحران اساسی تری گردد. تا این جای قضیه، اوضاع در مقایسه با وضعیت بودجه مالی در سال ۱۹۹۸ که به مدیریت طولانی مدت سرمایه (LTCM) معروف شد، بسیار وخیم تر است. در آن زمان (LTCM) توسط مجموعه ای از چند بانک مهم از ایالات متحده توانست نجات پیدا کند. برای سرمایه داری ایالات متحده، خوشبختانه (LTCM) یک حالت جداگانه و منحصر به فرد داشت.

دولت و بانک مرکزی در حال حاضر معتقدند که باید قوانین سخت تری در بخشهای گوناگون، به خصوص در مورد عملیات سیستم های کنار بانکی اتخاذ کنند. اما دیگر ضربه وارد شده است، و حالا برای حذف تأثیرات همه آن فعالیت های مشکوک سال های اخیر، از آن جمله کلاه برداری های آشکار که بی شک بیش از این هم افشا خواهد شد، خیلی دیر است. بانک های مرکزی بدون شک با اتخاذ روش هایی از قبیل نرخ های پائین بهره به رتق و فتق بانک ها خواهند پرداخت تا فشار بحران اعتبار بر بانک ها را کاهش دهند. ممکن است که آنها تلاش کنند تا با همکاری با بانک ها، گردش وحشیانه سیستم پولی در دنیا را تحت کنترل در بیاورند. اما برای آنها خیلی مشکل است که مانند گذشته بتوانند گردش سرمایه و تنظیم ارز را تحت تأثیر خود قرار دهند. در حال حاضر (بر اساس گزارش بانک بین المللی قرارداد)، بیش از ۲/۲ تریلیون دلار ارز روزانه در بورس جهانی معامله می شود که از سال ۲۰۰۴ به این سو ۷۰ درصد افزایش داشته است.

(ادامه دارد)

## برای اطلاع افکار عمومی:

به دنبال انتشار مطلبی از علیرضا نوری زاده در کیهان لندن مورخ ۳۰ خرداد که حاوی افتراها و دروغ های آشکاری بر علیه "چپ انقلابی" به ویژه چریکهای فدائی خلق ایران بود، روابط عمومی سازمان ما با ارسال تکذیب نامه ای به نشریه هفتگی کیهان چاپ لندن از مسئولین این نشریه خواست که طبق عرف مطبوعاتی، مبادرت به درج آن نمایند. اما متأسفانه کیهان چاپ لندن به جای درج کامل این نامه با حذف بخشهایی از نامه به خصوص هر کجا که از نویسنده دروغپردازی وی نام برده شده بود متن سر و دم بریده ای را در کیهان تاریخ ۳ مرداد ماه چاپ کردند. مسئولین این نشریه در کار سانسور تا آنجا پیش رفتند که در حین درج این مطلب سانسور شده نه تنها نام سازمان ما را تغییر دادند بلکه از آن بدتر با اضافه کردن کلماتی از خود به یک متن رسمی، در تاریخ سانسور نوآوری جدیدی را نیز به ثبت رساندند. مردم ما به دلیل زندگی در زیر سلطه رژیم های دیکتاتوری سلطنت پهلوی و جمهوری اسلامی با اشکال مختلف سانسور آشنا بوده و هستند اما از حق نباید گذشت که نوآوری این نشریه در دست بردن در نامه رسمی ای که برای چاپ ارائه شده ابتکار جدیدی است که باید به نام کیهان چاپ لندن در تاریخ مطبوعات ثبت شود. اگر چه بر کسی پوشیده نیست که سانسور جمهوری اسلامی از دل سانسور سلطنتی متولد شده و آن را تکامل داده اما حال به این حقیقت باید این را هم اضافه کرد که نوآوری کیهان نشان داد که سانسورچیان حاکم هنوز خیلی چیزها باید از سلف با تجربه خویش بیاموزند! تا از قافله "تمدن" عقب نمانند!

جهت اطلاع خوانندگان پیام فدائی در اینجا هم متن نامه ارسال شده به کیهان را (که در شماره قبلی نیز درج شده بود) و هم متن سر و دم بریده دست ساخت مسئولین کیهان را درج می کنیم تا خوانندگان خود با مقایسه این دو متن با اشکال "تمتدانه" سانسور بیشتر آشنا شوند.

## مسئولین نشریه هفتگی کیهان لندن

مسئول روابط عمومی چریکهای فدائی خلق ایران  
ipfg@hotmail.com

جمشید هدایتی

۲۲ تیر ۱۳۸۷

۱۲ جولای ۲۰۰۸

متن نامه چاپ شده در کیهان که آشکارا سانسور شده است:

(کیهان شماره ۱۲۱۶ صفحه ۴ پنجشنبه ۲ مرداد ۱۳۸۷)

## توضیح سازمان فدائیان خلق

## مسئولین نشریه هفتگی کیهان لندن

در شماره ۱۲۱۱ هفته نامه کیهان لندن مورخ پنجشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۷، در بخش "یک هفته باخبر" مطالب واهی ای در ارتباط با چریکهای فدائی خلق و بطور مشخص رفیق اشرف دهقانی به چاپ رسیده که در آن ادعا شده که "چپ انقلابی" و بویژه شخص رفیق اشرف دهقانی در دوران انقلاب "ستایشگر" خمینی و در سودا و "طن" رسیدن به "پست نخست وزیری" بوده اند.

موضع گیریهای قاطع چریکهای فدایی خلق بر علیه خمینی و جمهوری اسلامی از همان بدو به قدرت رسیدنش بر هیچ فردی با اندک اطلاعات و آگاهی سیاسی پوشیده نیست؛ و همگان می دانند چنان ادعایی اگر در مورد هر نیرو و فردی هم صدق کند در مورد رفیق اشرف دهقانی و یاران او (چریکهای فدایی خلق) که از همان آغاز با شجاعت تمام به افشای چهره مرتجع خمینی پرداخته و به مردم در بند ایران و روشنفکران و آزادیخواهان گفتند که جمهوری اسلامی ماهیتا هیچ فرقی با رژیم دیکتاتور شاه ندارد و مردم باید مبارزاتشان را تا رسیدن به آزادی و دموکراسی ادامه دهند، هرگز صادق نبوده و جز به منظور تهمت زنی و اشاعه یک دروغ آشکار ایراد نشده است. در رد این دروغ پردازی علیرضا نوری زاده می توان هر علاقمندی را به اسناد و مدارک بسیار زیادی که موجودند رجوع داد، از جمله به لیست جامع نشریات و آثار چریکهای فدایی خلق ایران در [www.siahkal.com](http://www.siahkal.com) که مواضع و برخوردهای چریکهای فدائی خلق و رفیق اشرف دهقانی از همان روز اول به قدرت رسیدن خمینی مرتجع در آنها درج شده و کذب ادعاهای اخیر نویسنده و دروغپردازی های او را ثابت می کنند.

البته شکافتن اکاذیب نویسنده مطلب فوق و نشان دادن سیاست و اهداف نامقدس که در ورای چنین دروغپردازی ای وجود دارند هدف این روشنگری نیست و ما در آینده حتما به تفصیل در مورد آن به افکار عمومی توضیح خواهیم داد.

از آنجا که نشر اکاذیب و شایعه پراکنی در افکار عمومی در تخالف با سنت ها و پرنسپب های شناخته شده کار مطبوعاتی می باشد، از شما می خواهیم که این توضیحات را مطابق موازین جاری مطبوعاتی در پاسخ به اتهام زنی های بی پایه فوق در شماره بعدی کیهان لندن درج نمایید.

با احترام

مسئول روابط عمومی چریکهای فدائی خلق ایران  
جمشید هدایتی

با احترام



## مصاحبه پیام فدائی با رفیق محمود خلیلی.

### از بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷

(قسمت یازدهم)

... در شرایط عجیبی قرار گرفته بودم. از خود می پرسیدم چه شده و اینها چه می خواهند. تقریباً دوساعت بعد، گروهی زندانی را از جلویم عبور دادند و در کنار دیوار مقابل نشانند. پس از مدتی یکی از پاسدارها فریاد زد: حاجی شروع کنیم؟ من فکر کردم قصد ضرب و شتم دارند. هر لحظه منتظر بودم که مشت و لگد بر سر و صورتم بیارد، منظور منظور از حاجی، همان ناصریان بود. او گفت: اینها کارشان تمام شده می توانید بپریدشان بند بالا. آنها را بردند. بعد از حدود یک ساعت عده دیگری را آوردند و همان مراحل دوباره طی شد، با این تفاوت که این بار داود داد زد که: "کار منم تمام شده، مرا هم ببرید بند". پاسداری در جواب او گفت: "عجله نداشته باش نوبت تو هم می رسد."...

اعلام می دارم (البته در خصوص معاد عدل و..... هم نوشته شده بود).

**پیام فدائی: پس، خود دست اندرکاران زندان، این دادگاه ها و اعدام ها را به این صورت توجیه می کردند!**

**پاسخ:** بلی، وقتی آن فرم را خواندم، به آنها گفتم، حکم من ۱۵ سال است و تقاضای عفو ندارم. اگر قرار است عفو داده شود، دیگر نیازی به امضای این فرم نمی باشد.

در اینجا اشراقی شروع به صحبت کرد و گفت: "تا به حال نماز خوانده ای؟"

گفتم: نه .

گفت: زیارت مشهد رفته ای؟

گفتم: نه .

گفت: پدرت نماز می خواند؟

گفتم: پدرم مرده است.

گفت: قبل از مرگ او که یادت هست؟

گفتم: تا جایی که بخاطر دارم پدرم نماز نمی خواند و من هیچوقت ندیدم او نماز بخواند.

ناصریان گفت: "حاج آقا و لیش کن این آدم بشو نیست !"

نیری گفت: منم می دانم. اما اشراقی گفت: تو که بچه مسلمان هستی و اعتقاد به قیامت داری باید نماز بخوانی.

گفتم: "من نماز نمی خوانم"

گفت: "چرا باید بخوانی.!"

گفتم: نه! من نماز نمی خوانم .

گفت: بپریدش بیرون و سه وعده با شلاق او را بزیند. اگر نماز نخواند، اعدامش کنید.

گفتم: "من نماز نمی خوانم."

در حالی که مرا از اتاق بیرون می بردند، نیری گفت: خوب کاری می کنی.

اشراقی گفت: غلط می کنی .

در حیرت بودم که این ها چه می گویند و چه می خواهند.

البته همانطور که مفصل گفتم اینها (دست اندرکاران زندان ) به خود من گفتند هیئتی هستند از طرف امام که برای عفو زندانیان آمده اند. ولی بعضی از پاسدارها به بچه های دیگر گفته بودند چاه های فاضلاب پر شده در حال تخلیه آنها هستیم .

(ادامه دارد)

لشکری گفت: " ما هم کارمان را شروع کردیم."

تا ساعت ۷ شب در راهرو منتظر نشسته بودم . کم کم راهرو خلوت شده بود. احساس می کردم تنها من در آنجا هستم ولی از صدای سرفه ای متوجه شدم يك نفر دیگر هم در آن نزدیکی است. یکی دو بار آهسته حرف زدم اما او چیزی نگفت.

پاسداری آمد و به او گفت بلند شو . پس از آن وقتی به نزدیکی من رسید گفت تو هم بلند شو . بعد ما را همراه خود برد . پشت اتاقی ایستادیم. پاسدار در زد و کسی در را باز کرد و زندانی همراهم را به داخل برد . به من گفت: "همین جا بنشین. بعد از اینکه کار این یکی تمام شد نوبت تو می رسد". بعد از حدود ده دقیقه او را بیرون بردند . و در جهت عکس راهرو نشانند سپس مرا به داخل اتاق بردند .

**پیام فدائی: گویا در چنین اتاقی بود که جلادان حکم مرگ برای زندانیان سیاسی صادر می کردند. شما در این اتاق با چه صحنه ای مواجه شدید؟**

**پاسخ:** وقتی چشم بندم را برداشتم، میز را روبروی خود دیدم .چند نفر پشت آن نشسته بودند در میان آنها، نیری و اشراقی را شناختم . در کنار آنها ناصریان ایستاده بود . مرا روبروی آنها روی صندلی نشانند. چند نفر هم پشت سرم در تاریکی ایستاده بودند.

**پیام فدائی: چه کسانی با خود شما صحبت کردند؟ و چه سوالاتی کردند؟**

**پاسخ:** ابتدا نیری اسم و مشخصات و اتهامم را پرسید. بعد گفت: "ما هیئتی هستیم از طرف امام برای عفو زندانیان، اگر می خواهی عفو شوی فرمی را که بتو می دهند امضاء کن . " ناصریان فرمی را جلوی من گذاشت که روی آن نوشته شده بود:

من با علم و اطلا ع از آئین شریف اسلام، انزجار خود را از مارکسیسم و تمام جریانات اشتراکی بویژه سازمانی که هوادار آن بودم

**پیام فدائی: لطفاً، جریان دادگاه های مرگ را توضیح دهید.**

**پاسخ:** روز پنجم شهریور، حدود ساعت یک، من و داود، یکی از هم بندبهایم را صدا زدند و با چشم بند به طبقه پائین بردند. در راهرو تردد زیادی بود. پیش از آنکه وارد سالن و راهرو اصلی شویم ما را از يك راهرو باریک عبور دادند. در آنجا صدای کریم داود لشکری بلند شد. تنها يك سؤال می کرد: نماز می خوانی یا نه؟ وقتی به او جواب نه دادم بین دو پاسدار قرار گرفتم و قبل از ورود به راهرو اصلی، ناصریان پرسید: مصاحبه میکنی؟ گفتم نه. گفت: بپریدش. آن دو پاسدار مرا وارد راهرو اصلی کردند و در کنار دیوار نشانند.

در شرایط عجیبی قرار گرفته بودم. از خود می پرسیدم چه شده و اینها چه می خواهند. تقریباً دوساعت بعد، گروهی زندانی را از جلویم عبور دادند و در کنار دیوار مقابل نشانند. پس از مدتی یکی از پاسدارها فریاد زد: حاجی شروع کنیم؟ من فکر کردم قصد ضرب و شتم دارند. هر لحظه منتظر بودم که مشت و لگد بر سر و صورتم بیارد. منظور منظور از حاجی، همان ناصریان بود. او گفت: اینها کارشان تمام شده می توانید بپریدشان بند بالا. آنها را بردند. بعد از حدود یک ساعت عده دیگری را آوردند و همان مراحل دوباره طی شد، با این تفاوت که این بار داود داد زد که: "کار منم تمام شده، مرا هم ببرید بند". پاسداری در جواب او گفت: "عجله نداشته باش نوبت تو هم می رسد."

از پاسداری که آن جا بود خواستم مرا به دستشویی ببرد. قصد این بود که موقع برگشتن به زندانی های دیگر نزدیک شوم و کمی اطلاعات بد ست آورم . وقتی برگشتم، پاسدار به اشتباه مرا عکس جهتی که نشسته بودم نشانند . صدای یکی دو ماشین سنگین را می شنیدم. اول فکر کردم اتوبوس یا مینی بوس کارکنان است . بعد فکر کردم شاید قصد تبعید زندانیان را به جای دیگری دارند. اما پس از چند لحظه، فریاد پاسداری را شنیدم که گفت: "حاجی کامیونها آمدند ." این بار

آشکار و یا دئیسیم - بصورت کیش جوانان با فرهنگ فرانسه در آمد، تا آنجا که هنگامیکه انقلاب کبیر شروع شد، آئینی که توسط سلطنت طلبان انگلیسی پرورده شده بود، پرچم تنوریک جمهوری خواهان و تروریست های فرانسوی شد و متن اعلامیه حقوق بشر را آماده کرد." (درباره ماتریالیسم تاریخی ۱۸۹۲)

در "اصول کمونیسیم" در پاسخ به این سؤال که این انقلاب (انقلابی که هدفش واژگون کردن بورژوازی و استقرار حاکمیت پرولتاریاست) چه پروسه رشدی خواهد داشت، انگلس مینویسد:

"این انقلاب بطور عمده یک سیستم حکومتی دمکراتیک و از اینطرف مستقیم یا غیر مستقیم حاکمیت سیاسی پرولتاریا را مستقر میسازد. در انگلستان که پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل میدهد این حاکمیت بطور مستقیم و در فرانسه و آلمان که پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل نمیدهند و این اکثریت علاوه بر پرولتاریا شامل دهقانان و بورژوازی کوچک نیز میباشد که در آستانه گذار به پرولتر شدن قرار داشته و بخاطر وابستگی روزافزون منافع سیاسی شان به پرولتاریا ناگزیر به تبعیت از خواسته های آن خواهند بود، بطور غیر مستقیم ایجاد میشود. این شرایط احتمالاً نبرد دومی را ایجاد خواهد کرد که جز با پیروزی پرولتاریا نمیتواند پایان یابد. اگر پرولتاریا از دمکراسی بعنوان وسیله ای جهت تحقق اقدامات بعدی، یعنی جهت وارد کردن ضربه های مستقیم به مالکیت خصوصی و تضمین حیات خویش استفاده نکند، این دمکراسی هیچگونه نفعی برایش نخواهد داشت. اهم این اقدامات، آنطور که در حال حاضر از نتایج ناگزیر مناسبات موجود ناشی میشوند، عبارتند از:

۱. محدود کردن مالکیت خصوصی از طریق تعیین مالیاتهای تصاعدی، مالیات سنگین بر ارث، حذف حق وراثت خویشاوندی (حق وراثت برادرها، برادرزاده ها و غیره)، قرضه های اجباری و غیره
۲. سلب تدریجی مالکیت از صاحبان زمین، کارخانه داران، صاحبان راه آهن و کشتی، هم از طریق رقابت صنایع دولتی و هم از طریق پرداخت مستقیم خسارت بصورت اوراق بهادار.
۳. ضبط اموال کلیه مهاجرین و همچنین یایغانی که علیه اکثریت مردم اقدام میکنند.
۴. سازمان دادن کار یا اشتغال پرولتاریا در مزارع ملی کارخانه ها و کارگاهها به نحوی که رقابت میان کارگران از بین رود. وادار ساختن صاحبان کارخانه ها، تا زمانی که هنوز وجود دارند، به پرداخت دستمزدی معادل دستمزدی که دولت میپردازد.
۵. تساوی کلیه افراد جامعه در مقابل اجبار به کار تا زمان حذف کامل مالکیت خصوصی. ایجاد ارتش های صنعتی، بویژه برای کشاورزی.
۶. تمرکز سیستم اعتبارات و تجارت پول در دست دولت، از راه تأسیس بانک ملی با سرمایه دولتی و از بین بردن کلیه بانکهای خصوصی و بانکداران.
۷. ازدیاد کارخانه های ملی، کارگاهها، راه آهن ها و کشتیها، قابل کشت ساختن کلیه اراضی زیر کشت، به نسبتی که سرمایه ها و کارگران کشور افزایش میابند.
۸. آموزش و پرورش کلیه کودکان در مؤسسات ملی و با هزینه ملی از لحظه ای که دیگر محتاج به پرستاری اولیه مادر نیستند، تربیت و فابریکاسیون با هم.
۹. ایجاد ساختمانهای بزرگ در املاک ملی جهت سکونت دستجمعی گروههایی که هم در صنایع و هم در کشاورزی بکار اشتغال دارند، بطوریکه هم مزایای زندگی شهری و مزایای زندگی روستائی را در خود داشته و در عین حال از معایب هر دو زندگی برکنار باشد.
۱۰. خراب کردن کلیه ساختمانها و محله هایی که بد و بدون در نظر گرفتن شرایط بهداشتی ساخته شده اند.
۱۱. تساوی حق وراثت برای فرزندان مشروع و نامشروع.

مرداد ماه امسال (ماه آگوست) مصادف با صد و سیزدهمین سالگرد درگذشت یکی از بنیادگذاران جنبش کمونیسیتی و ارزنده ترین رهبران پرولتاریای جهان، فردریک انگلس، میباشد. به گرامی داشت یاد این اندیشمند کبیر در زیر بعضی گفته های او را از آثار مختلفش نقل میکنیم.

در کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان" که از اولین آثار انگلس میباشد وی خطاب به "طبقات زحمتکش بریتانیای کبیر" مینویسد:

"کارگران! اثری را به شما پیشکش میکنم، که در آن کوشیده ام تصویری راستین از شرایط زندگی شما، از آلام و مبارزات شما، از امیدها و فرادید شما برای هموطنان آلمانی خود ترسیم نمایم. من مدتی کافی در بین شما بسر برده ام تا چیزهایی از شرایط زندگی شما - که من برای آگاهی به آن توجه جدی میدول میباشتم - بدانم - من اسناد رسمی و غیر رسمی متعددی را، تا آنجا که امکان دسترسی به آنها داشتم، مطالعه کردم. من به این بسنده نکردم قصد من تنها شناخت تجریدی موضوع بررسی ام نبود. من میخواستم شما را در مساکنتان ببینم. شما را در زندگی روزانه تان مشاهده کنم، با شما درباره شرایط زندگیتان و دردهایتان گپ بزنم، شاهد مبارزه شما علیه قدرت اجتماعی و سیاسی سرکوب کنندگانتان باشم. در این راه رفتارم چنین بود: از مجالس و پذیرائی ها، از شراب و شامپانی طبقه متوسط چشم پوشیدم و اوقات فراغت خود را تقریباً تمام و کمال صرفت رفت و آمد با کارگران ساده نمودم. من شاد و در عین حال سرفرازم که چنین کردم.

شاد، زیرا که بدینسان بسا ساعاتی شادی بخشی گذراندم و در عین حال با زندگی واقعی شما آشنا شدم - ساعاتی که در غیر اینصورت در چرند و پرند گوئی قراردادی و علم الاداب خسته کننده به هدر میرفت. سرفراز، زیرا فرصت یافتن عدالت را درباره طبقه سرکوب شده و بهتان خورده ای رعایت کنم، که با تمام کاستی هایش و علیرغم وضع نامساعدش، حداکثر روح دکاندارانه انگلیسی آن را قابل احترام خواهد دانست." (وضع طبقه کارگر در انگلستان - ۱۸۴۵)

"ما با گوشت و خون و مغز متعلق به طبیعت هستیم و در میان آن هستیم و کل سیادت ما بر آن در واقع ناشی از این حقیقت است که ما بر تمام مخلوق های دیگر این امتیاز را داریم که قادریم قوانین آن را یاد بگیریم و آنها را بدرستی بکار بریم. و در حقیقت هر روزی که میگذرد ما درک بهتری از این قوانین بدست آورده و نتایج فوری تر و دروثر دخالت خود در مسیر سنتی طبیعت را میفهمیم. بطور خاص بعد از پیشرفتهای پرتوانی که در قرن حاضر در علوم طبیعی رخ داد ما بیش از گذشته در موقعیتی هستیم که حتی دورترین عواقب طبیعی لااقل فعالیت های تولیدی روزمره خود را فهمیده و کنترل کنیم. ولی هرچه که این پیش تر رود بهمان اندازه انسانها نه تنها یگانگی خود را با طبیعت حس میکنند بلکه آنها میفهمند و باز به همان اندازه تصورات بی معنی و غیر طبیعی تضاد بین شعور و ماده، انسان و طبیعت، روح و جسم که پس از انحطاط عهد کهن کلاسیک در اروپا بوجود آمد و در مسیحیت به حد اعلی رسید، غیر ممکن میشود."

(از مقاله نقش کار در گذار از میمون به انسان ۱۸۷۶)

"در فرانسه نیز ماتریالیسم در ابتدا یک آئین منحصرأ اشرافی بود. ولی ویژگی انقلابی آن به زودی خود را ثابت کرد. ماتریالیستهای فرانسوی انتقاد خود را منحصر به مسائل مذهبی نکردند، آنها آن را به تمام سنن علمی یا نهادهای سیاسی که به آن بر میخورند تعمیم دادند، و برای اثبات ادعای جهانشمولی آئین خود، کوتاهترین راه را انتخاب کرده و جسورانه آن را در مورد تمام مسائل دانش، در اثر عظیم خود یعنی دائرةالمعارف (Encyclopaedia) بکار گرفتند. اثری که نام خود را بر آنها گذاشت. بدینطرف این فلسفه در یکی از دو شکل خود - ماتریالیسم

**(منشاء خانواده مالکیت خصوصی و دولت ۱۸۸۴)**

"از نظر آقای دورینگ، قهر بدی مطلق است. اولین اقدام قهر آمیز از نظر او یک بزهکاری است. تمام کلام او یک موعظه تضرع آمیز درباره ابتلاء تمام تاریخ گذشته به این گناه موروثی است و درباره تقلب های خجالت آوری است که این قدرت شیطانیه یعنی قهر در همه قوانین طبیعی و اجتماعی بوجود آورده است. اما اینکه قهر نقش دیگری هم در تاریخ بازی میکند یعنی نقش انقلابی - و اینکه قهر باصطلاح مارکس قابله (ماما)ی هر جامعه قدیمی است که همراه یک زائوی جدید میروید و اینکه قهر ابزاری است که بوسیله آن جنبش اجتماعی منظور خود را انجام میدهد و اشکال مرده و جامد سیاسی را خرد میکند - آقای دورینگ درباره همه این موضوعات یک کلمه هم نمی نویسد."

**(نقش قهر در تاریخ)**

"وظیفه پیشوایان بویژه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تئوریک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعیکه به علم تبدیل شده است، ایجاب میکند که با آن بصورت علم برخورد کنند، یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند."

**(جنگهای دهقانی در آلمان)**

ضمن بزرگداشت خاطره فراموش نشدنی انگلس این آموزگار بزرگ طبقه کارگر، بکوشیم به توصیه او عمل نمائیم و با مطالعه آثار اندیشمندان و انقلابیون کبیر پرولتاریا به جهان بینی علمی خود هرچه بیشتر شفافیت بخشیده و رهنمودهای انقلابی آنان را راهنمای حرکت خود سازیم.

۱۲. تمرکز همه امور حمل و نقل در دست ملت.

طبیعی است که همه این اقدامات را نمیتوان یکباره به مرحله اجرا درآورد. ولی انجام هر یک از آنها همواره انجام دیگری را دنبال دارد. پس از اینکه اولین حمله قاطع انجام گرفت، پرولتاریا ناچار خواهد بود که آنرا همچنان ادامه دهد و تمام سرمایه، تمام کشاورزی، تمام حمل و نقل و مبادلات را هرچه بیشتر در دست دولت متمرکز سازد. این است سمت کلیه این اقدامات. این اقدامات درست به همان نسبتی که نیروهای مولده کشور، در اثر کار پرولتاریا رشد مییابند، قابل اجرا بوده و نتایج ایجاد تمرکز خود را ببار میآورند. بالاخره هنگامیکه تمام سرمایه، تمام تولید و تمام مبادلات در دست ملت متمرکز شد، مالکیت خصوصی به خودی خود از بین میروید، پول زائد میشود و تولید به آن حد افزایش می یابد و انسانها آنقدر تغییر میکنند که حتی آخرین روابط جامعه کهن نیز برانداخته میشود."

**(اصول کمونیسیم ۱۸۴۷)**

"یکتاهمسری در اثر تراکم ثروت زیاد در دست یک نفر - در دست مرد - و از میل به باقی گذاشتن این ثروت برای فرزندان مرد، و نه به هیچکس دیگر، بوجود آمد. برای این منظور، یکتاهمسری برای زن ضروری بود، ولی نه برای مرد، بطوریکه این یکتاشوهری زن، به هیچوجه چند همسری آشکار یا پنهان مرد را متوقف نکرد. ولی انقلاب اجتماعی قریب الوقوع، با تبدیل حداقل، قسمت عمده ثروت قابل ارث دائمی - وسائل تولید - به مالکیت اجتماعی، تمام این نگرانی های موجود در مورد توارث را به حداقل میرساند. از آنجا که یکتا همسری از علل اقتصادی نشأت گرفته، آیا هنگامیکه این علل از میان بروند، خود نیز از بین خواهد رفت؟"

میتوان به راحتی جواب داد که: یکتا همسری نه تنها از میان نمیروید، بلکه آغاز به تحقق کامل خواهد کرد. زیرا با انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی، کار مزدوری پرولتاریا نیز از میان میروید، و بنابراین ضرورت تسلیم تعداد معینی از زنان - که از نقطه نظر آماری قابل محاسبه است - به خاطر پول، نیز از میان میروید. فحشاء نابود میشود، یکتاهمسری به جای زوال یافتن، سرانجام یک واقعیت میشود - و برای مردان نیز.

**نگاهی به برخی از اخبار**

● در ۷ مرداد ماه درگیری بزرگی بین ماموران شهرداری شیراز و مردم منطقه «پشت مله» این شهر روی داد که به مجروح شدن تعدادی از ماموران شهرداری منجر شد. ماموران شهرداری که برای تخریب خانه هایی که از نظر آنها بطور غیر مجاز در منطقه «پشت مله» ساخته شده است به این محله یورش برده بودند با مقاومت مردم مواجه شده و در جریان درگیری ای که بین ماموران شهرداری و مردم پیش آمد به گزارش خیرگزارهای جمهوری اسلامی: "دو نفر از مأموران شهرداری بر اثر اصابت گلوله و چهار نفر دیگر نیز بر اثر اصابت سنگ مجروح و روانه بیمارستان شدند. لازم به یاد آوری است که چندی قبل نیز به دلیل حمله ماموران شهرداری کرمانشاه به ساکنین مناطق "سرخ لیزه" و "چمن" جهت تخریب خانه های غیر مجاز در گیری ای پیش آمد که نیروی انتظامی با شلیک به مردمی که مبادرت به سنگ پرانی کرده بودند تعدادی را دستگیر نمود.

● به دنبال سرکوب اعتراضات مردم شهرستان ایوان غرب به نتیجه انتخابات که باعث کشته شدن سه دانش آموز بیگانه گردید. در ۱۳ مرداد ماه طک نارنجک صوتی به داخل منزل سرهنگ مهدی محمد کریمی فرمانده نیروی انتظامی که مسئول سرکوب اعتراضات مردم و کشته شدن سه نفر بود انداخته شد که صدای انفجار حاصل از آن در بخش بزرگی از شهر شنیده شد.

● در ماه جولای امسال و در جریان سفر وزیر امور خارجه امریکا به زلاتند نو دانشجویان مبارز دانشگاه اوکلاند در این کشور دست به ابتکار جالبی زده و کوندلیزا رایس را به جرم "کارپردازی تهاجم غیر قانونی و ادامه اشغال" عراق مجرم شناخته و برای دستگیری اش ۵ هزار دلار جایزه تعیین کردند. دیوید بو رئیس انجمن دانشجویی دانشگاه اوکلاند تصریح نمود که این اقدام در اعتراض به اشغال عراق و جنایات امریکا در این کشور می باشد.

**ماجرای "آزادسازی" گروگان های "فارک".... از صفحه ۷**

شکنجه نوجوانی کانادایی که در اسارت دژخیمان امریکایی در زندان "گوانتانامو" به سر می برد، منتشر شد. مردم کانادا از یکدیگر می پرسیدند که آیا دولت امریکا که این شخص را از سن شانزده سالگی تا کنون (که ۲۱ ساله شده است) بدون داشتن هیچگونه مدرک قابل قبولی علیه او، در اسارت خود نگه داشته و تحت فحیح ترین شکنجه ها فراداده، خود بزرگترین تروریست جهان محسوب نمی شود؟ کدام "عملیات نجات بخش" برای آزادسازی افراد بیگناهی که در سیاهچالهای علنی و مخفی امپریالیستها در گوشه و کنار جهان در اسارت دژخیمان امپریالیسم به سر می برند، باید انجام شود؟ زحمتکشان کلمبیا و مردم آگاه جهان از خود می پرسند چرا کسی از هزاران نفر انسانهای بی گناهی که توسط نیروهای شبه نظامی دست راستی کلمبیا ربوده شده و ناپدید گشتند و کسی از سرنوشتشان با خبر نیست، صحبت نمی کند؟ (۳)

**زیرنویسها**

(۱) کمپانی "نورتروپ گرومن" یکی از شرکتهای خصوصی متعددی است که از طریق قراردادهای موقت (در ظاهر خدمات حفاظتی) با ارتشهای امپریالیستی، نظامیان سابق و جنایتکاران حرفه ای جنگی را به عراق و افغانستان می فرستند که کثیفترین جنایات جنگی را به دستور فرماندهان ارتشهای تجاوزگر انجام دهند. این یک نوع دور زدن معاهدات بین المللی در رابطه با جنایات جنگی است. زیرا که قوانین بین المللی تنها در مورد نظامیان و نیروهایی که مستقیماً در استخدام دولتها هستند صدق می کنند، نه در مورد افرادی که در استخدام شرکتهای خصوصی هستند.

(۲) روزنامه هرالد تریبون - ۴ جولای ۲۰۰۸

(۳) طبق آمار گروه های وابسته به سازمان ملل از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ بیش از ۱۲۰۰ غیرنظامی توسط ارتش کلمبیا کشته شده اند و بیش از ۴۰۰۰ نفر توسط گروه های شبه نظامی که توسط ارتش و امپریالیستها حمایت می شوند، ربوده شده و به قتل رسیده و یا ناپدید شده اند. دولت امریکا سالانه بیش از ۲۰۰ میلیون دلار کمک مالی به ارتش کلمبیا پرداخت می کند.

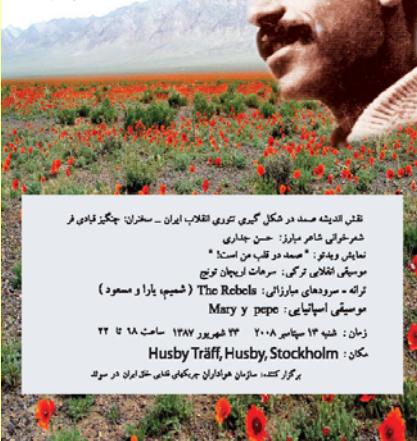
من در رویای خود دنیایی را می بینم که در آن هیچ انسانی.  
انسان دیگر را خوار نمیشمارد  
زمین از عشق و دوستی سرشار است  
و صلح و آرامش گذرگاه هایش را می آراید.  
من در رویای خود دنیایی را می بینم که در آن  
همگان راه گرامی آزادی را می شناسند  
.....

من در رویای خود دنیایی را می بینم که در آن  
سیاه یا سفید  
از هر نژادی که هستی  
از نعمت گستره زمین سهم می برد.  
هر انسانی آزاد است  
شوربختی از شرم سر به زیر می افکند  
وشادی همچون مرواریدی گران قیمت  
نیازهای تمامی بشریت را برمی آورد  
چنین است دنیای رویایی من!

(شعر از لنگستن هیوز، نامی ترین شاعر سیاهپوست آمریکا)

در چهلمین سالگرد جان باختن صمد بهرنگی،  
آموزگار انقلابی و نویسنده ستمگشان،  
و در بیستمین سالگرد جان باختن هزاران تن از  
زندانیان سیاسی کمونیست و مبارز، در جریان  
قتل عام وحشیانه سال ۶۷  
بدست جلادان جمهوری اسلامی،  
برگزار می شود:  
سیدنی: شنبه ۶ سپتامبر ۲۰۰۸  
تورنتو: یکشنبه ۷ سپتامبر ۲۰۰۸  
استکهلم: شنبه ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۸  
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران

در چهلمین سالگرد جان باختن صد بهرنگی نویسنده فدایی که ششگونی رنگین بود  
و در بیستمین سالگرد جان باختن هزاران تن از زندانیان آزادیخواه  
و کمونیست خلق که در قتل عام وحشیانه سال ۶۷  
در روزهای مبارزاتی، سرمد در قلب من است!  
نمایش ویدئو و موزیک



نقش ادبیه صمد در شکل گیری تئوری انقلاب ایران - سخنران: چنگیز قبادی فر  
شعرخوانی: شاهر مبارز - حسن چادری  
نمایش ویدئو: "صمد در قلب من است!"  
موسیقی انقلابی ترکی: سرمدات لریجان توپچ  
ترانه - سرودهای مبارزاتی: The Rebels (شحمیه یازا و مسعود)  
موسیقی اسپانیایی: Mary y pepe  
زمان: شنبه ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۸ ۲۳ شهریور ۱۳۸۷ ساعت ۱۸ تا ۲۲  
مکان: Husby Träff, Husby, Stockholm  
برگزار کننده: سازمان همکاران چریکهای خلق مبارزان در سوئد

در چهلمین سالگرد از دست دادن صمد بهرنگی  
نویسنده توانایی که شاهکارش زندگی اش بود  
و در بیستمین سالگرد جان باختن هزاران آزادیخواه و  
کمونیست در جریان قتل عام زندانیان سیاسی  
در سال ۶۷



سخنرانی: نقش ادبیه صمد در شکل گیری تئوری انقلاب ایران - چنگیز قبادی فر  
نمایش ویدئو: "صمد در قلب من است!"  
موسیقی انقلابی ترکی: دلی توپراک  
ترانه سرودهای مترقی - شعرخوانی: با گرامیداشت جانباختگان دهه شصت  
زمان: شنبه ۶ سپتامبر ۲۰۰۸ - ۱۶ شهریور ۱۳۸۷ ساعت ۱۸.۵ تا ۲۲.۵  
مکان: Dougherty Community Centre  
7 Victor Street, Chatswood Sydney  
کمیته برگزار کننده: مراسم: فعالین چریکهای فدایی خلق ایران سیدنی  
اتحاد دموکراتیک ایرانیان - سیدنی  
تلفن: ۰۴۱-۱۳۸۹۲۶

در چهلمین سالگرد جانباختن صمد بهرنگی  
و بیستمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷



سخنرانی  
شعر  
موسیقی  
نمایش  
موسیقی: کیوشا گری - فریدون فرعی  
نمایش ویدئو: "صمد در قلب من است!"  
"پاز بوجی عزیز"  
امینزوی  
هادی طرمدی  
حسین افشعی  
زمان: یکشنبه ۷ سپتامبر ۲۰۰۸ ساعت ۵ تا ۹ بعد از ظهر  
مکان: سالن کتابخانه مرکزی تورنتو یورک  
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران  
North York Central Library Auditorium  
5120 Yonge St. (North York Centre Subway)  
تورنتو - ۱۵۴

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London WC1N 3XX  
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!